



کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 شماره ثبت کتاب
کتاب	شیخ المؤمنین	
مؤلف	مسیح و قرین محمد باقر (ع)	۲۰۲۵۳ شماره نقشه
مترجم		
شماره نقشه ۱۴۴۶۵		

خداوند است بنده را هیچ قدرت در اختیار نیست پس اهل و مهلت است که چون بخت
 شد که خداوند عالم بکسبت ذاتی است که هر چه لطف است نسبت به بنده گان همه را میکند
 در حق این و خلل و غلط میکند و لطف چنانست که بنده گان را از نزدیک کردن لطف غایت
 دور گرداند از معصیت انده از قدرت اختیار کردن جزو اند فرستادن به غیر از لطف
 کردن ایمان و تکلیف کردن مکلفان مانند آن زیرا که خداوند تعالی را برای نایده افزوده
 است با آنکه در باره این لطف کف حاصل نمیشود و در حق بر فعل لطف پس فعل لطف
 در جبهه بر وی یعنی لایق حکمت باشد آنچه لایق حکمت اگر کند نقص غرض کرده باشد
 و نقص غرض هیچ نقص است و خدا را از این منزه است پس خداوند تعالی در حق بنده گان
 لطف کرده است پس خداوند تعالی لطف است و تکلیف آنست که خداوند تعالی از او کند
 بنده گان را و واجب کند چیزی را که در وی لطفت باشد و مقرر شد که لطف آن است که بنده
 گان را از نزدیک کردن لطف است و دور گرداند از معصیت پس تکلیف از این پیش است
 که نزدیک گرداند بنده را به طاعت و دور بگرداند از معصیت پس تکلیف از جمله الطاف
 باشد و چون ثابت شد که لطف بر خداوند است واجب و لایق حکمت از آن پس تکلیف
 کردن مکلفان را واجب است بر خداوند تعالی لایق حکمت آن است و خداوند تعالی را در حق
 نمیکند پس تکلیف کرده باشد بنده گان را پس اگر گویند که دلیل داننا که خداوند تعالی
 بکسبت کرم زیرا که اگر دو جوی محال لازم می آید زیرا که محال است که یک جوی از یک جوی
 باشد و دیگر جوی از یک جوی باشد پس جسم در همین زمان اگر فرض کنیم که مراد در این لازم
 آید که جسم در یک زمان هم متحرک باشد و هم ساکن و این محال است اگر فرض کنیم که مراد در
 برین لازم آید که جسم هم متحرک باشد و هم ساکن و این نیز محال بود اگر فرض کنیم که مراد این
 دیگر برین فرض کنیم که لازم آید و این محال بود پس خداوند تعالی بخیر بود که صفات خداوند

خداوند

عبادت بود و نه از این قدرت چنانکه گفته اند زیرا که صفات خداوند تعالی صفات کمال است پس اگر از
 زاید تر است هرگز غیر از ذات بود پس لازم آید که محال خداوند تعالی از این بود این مراد این بود
 بعضی است و گفته اند که صفات خداوند تعالی عین بود و غیر و طاعت نیز که این معنی معقول نبود
 مستلزم آنکه گویند که جسم چیست و عرض چیست گویند که جسم هر مکانی که بر سر است گمان را بطول و عرض
 باشد و جسم هر مکانی که بر سر بود را اجزا باشد و عرض آنرا گویند که نام جسم باشد یا نام جسم باشد
 چون بقصدی و سببای و سبب در دو جهت و سبب در دو جهت اگر گویند که دلیل که خداوند تعالی جسم
 و عرض و عرض نیست گویند زیرا که اگر جسم جسم بر سر است یعنی مکان باشد و اگر عرض عرض است یعنی محل
 خود باشد که آن جسم جسم بر سر مکان و محل بر دو چیز و بنده پس لازم آید که خداوند تعالی جسم و عرض
 باشد و این را بنده گویند که دلیل خداوند تعالی بر کسبت کرم زیرا که گویند که کسبت نیز از خود بود
 و اجزای خودی بود پس محتاج به خود شود لازم آید که خداوند تعالی کسبت بود و محتاج به غیر و این را
 بنده گویند که دلیل خداوند تعالی محتاج به غیر نیست کرم زیرا که محتاج به غیر بود در مکان بود پس لازم
 آید که واجب الوجود علی الوجود کرد و این را بنده گویند که دلیل خداوند تعالی در مکان در کسبت
 نیست کرم زیرا که لازم آید که محتاج به خودی این را بنده گویند که حصول کسبت کرم حصول خود
 آنکه بود و محال اگر گویند که دلیل بر خداوند تعالی حصول کسبت کرم زیرا که میباید که
 محتاج ان خود و این را بنده گویند که دلیل بر خداوند تعالی حصول کسبت کرم زیرا که خداوند تعالی در دل
 عارفان حلول میکند و طاعت اگر گویند که محتاج کرم اتحاد آن بود که دو سبب یک کار بود و با نایب
 و نقصان اگر گویند که دلیل خداوند تعالی محتاج نیست کرم زیرا که خداوند تعالی عین کمال است معنی معقول
 نیست و نیز خداوند تعالی بر ممتد بودی و بر این نیز واجب بودی و ممکن بود پس حاصل بعد از
 اتحاد واجب بودی ممکن اگر واجب بود لازم آید اگر واجب کرد و اگر ممکن کرد لازم آید که ممکن
 و واجب کرد و این هر دو با طاعت پس معنی بود خداوند تعالی با طاعت برادر گویند که دلیل خدا

دیدن نیست گویم زیرا که هر چه آن را قوالان دیدن که در مقابل بود در مقابل بود
چشم بود پس چشم آن جهت بزرگی است پس لازم آید که خدا را نسبت به حق جی باشد این
روان بود و در میان نبوت پیغمبر یعنی پسران نبوت که جز به از خدا نماند و در میان
خدا و مسکوت است و آن پیغمبر است و لطف واجب است بر خدا بقا پس واجب است
فرستادن پیغمبران از فرستادن بپایان لطف باشد زیرا که خدا بر است که چون در مردم کسی باشد
که مؤید باشد از حق سبحانه و تعالی است و آنست که در این عالم و قوام و جزو و لا محاله است
و معصیت را میان کند از نزد خدا و این است که از امر نه کند از بطاعت نزد دیگر از معصیت
و در ترخا بود پس فرستادن بپایان لطف باشد اما آن لطف بر خدا می شود واجب است پس فرستادن
آن پیغمبران واجب باشد اگر گویند که واجب است که پیغمبر معصوم باشد از هر گناهان و لغو و
گروه خدا و مسودا پس از نبوت و بعد از نبوت از اول آن که آن خدایت و معصیت که خدا بقا
برنده و خدایه به آن بنده بپایان کند بسوی فعل و معصیت ترک کند و طاعت و بپایان
بر خود معصیت پیغمبران است که اگر معصوم نباشد از عتیا و در اخبار و امر نه در عده و عیدان او
نماند و کسی از نگارن کند و قوال و فعل او انقضات کند و از دلیل های مردمان ساقط و نیست
کرد و آنچه از خدا بقا خبر میدهد قبول نبضه پس فرستادن وی عت نه لازم آید که خدا بقا
فعل عت کرده باشد و فرستادن وی عت بر خدا بقا را نیست پس عت پیغمبران واجب
باشد و از اینجای ظاهر شود که آنچه مخالف بگویند عت پس از نبوت پیغمبر در این است مسودا
نبوت و طاعت و بعضی مخالف بگویند که معصوم بر فعل معصیت و ترک طاعت قادر نیست این
قول باطل است زیرا که معصوم را قدرت بر فعل معصیت ترک طاعت نباشد مگر آنست که
و آن را ترک معصیت و فعل طاعت و کواب نباشد و این اختیار نمیکند الا کسی که امان و عقل
دارد و اگر گویند که واجب است که پیغمبر منزه باشد از عیوب خلقی مثل کوری و کوری و غیر

این را

از این خلقی و چون خلقی و بخی و دوا و امثال این را از این خلقی مثل صفت نبوت و عت و مانند
آن که چنین است افعال افعال او را عت نکند و خصوصاً کسی که از این عیوب مزین باشد پس
فرستادن آن عت باشد مسکوت و اجابت که پیغمبر از است خدا افضل باشد و در میان نبوت
آن بهتر از آن و مساوی و از نبوت باشد و اگر نه تقدیم مفعول بر فاعل ترجیح مایه چه لازم آید و نیز آن
فعل مساوی مطیع مناف و اول مسکوت پس ارسال او عت شد و نسبت آن فعل مساوی مسکوت
پیغمبران افضل از مایه اند چنانکه خدا بر میفرماید که آن الله اعلمه اکرم و فرستادن او را بر همه و اهل عمران
عالمین یعنی درستی در راستی که خدا را تمام بر کرم و الام و نوح و اهل عمران ترجیح اهل
عالم از مایه و انفس و من مسکوت حضرت محمد این عت از این عت الخلف الملقب بن اسم این عت
مناف رسول خدا است و پیغمبر حق است زیرا که آن حضرت دعوی نبوت کند و از او بر حق باشد
بر طبق دعوی وی و هر که دعوی نبوت کند از وی بپایان بر شود و بر طبق دعوی پیغمبر حق باشد
و پیغمبران عت که ظاهر شود از کسی می افتد عادت مردم مطابق دعوی آن کسی می شود و اگر کسی
سایر مردم را از این مثل او و معنی پیغمبر نیست آنست که از آن پیغمبر بر شود و گویند که در این کار اگر
مسکوت داریم و تقدیم نمیکند مثل این کار بر من ظاهر کنند این از آن عاجز آید و غیر از این
که مثل آن ظاهر کنند و دعوی نبوت او حضرت ظاهر شد و معجزات از دست وی معلومست معجزات
درین مسکوت نبوت و معجزات آن حضرت بسیار است و چون قرآن که اکنون در میان است و پیغمبر ص
خاتم پیغمبران است یعنی آخر این است بعد از آن حضرت تا بقیامت پیغمبر دیگر نخواهد آمد چنانکه خدا
میفرماید و هر که دلائل رسول الله و خاتم النبیین یعنی محمد صلی الله علیه و آله را رسول خدا است و از پیغمبران
است و نیز حضرت پیغمبر زنده که دلائلی بعدی و بعد از من پیغمبری نخواهد بود و الله اعلم بالصواب
فصل چهارم در بیان اقامت انتم معصومین علیه السلام اگر گویند که واجب است که امام معصوم باشد یا نه
گویم که واجب است که معصوم باشد از صفای و کبار و مثیل از عت خدا و مسودا زیرا که اگر معصوم

که بجز آتش چه راه داشت پس تحقیق باید دانست که علم با علم چنانست و علم بهیچ
دیگر نیست که عمل امروز را بر طاعت بنادد و از معاصی باز دارد و از رسم از آتش آفرین
باز دارد و علم بهیچ کفر از طاعت آلوده طلب علمی که بر طاعت رسد بطلب علمی که کفر را
باز دارد از کفر تحقیق آنست رسد بطلب از بهت از صورت رسول ص مبره ما که لا یجاء
انیا بالرسول لم یغفر له الذین نافذوا فی الدین ما فسد و هم ذینک یعنی علی امینان بجز آنکه
واری کذب عیان نیستند و چون مریدان بنیزند از ایشان و دین ستم افشانان نکرند و الله اعلم
ببین شرح منهای دروغ و اگر حق سبحان و تعالی میفرماید که لا یعلم فی السموات و الارض الا الله
یعنی گوئی که هر که خدا را بخیر برترسان از حق است که خدا تعالی و دیگر صورت رسول ص میفرماید
که کذب المنجور حرب الکلب یعنی میگویند و میگویند که هر که کلمه کفر بگوید و یا کفر کند و دیگر
صورت رسول ص میفرماید که انتم عند الله فی حق منکم الذین ستموا فی القربع ما فسد و هم ذینک
و عذاب ربهم یعنی ستم نزدیک خدا تعالی عاصی و دوسخس از ایشان ستم و اگر کسی ستم را سخت
عذاب و عذاب بود و از آن صورت رسول ص میفرماید که من انی کما یبذل صدق بایقول فقه کفر با
انزل الله علی قلبی یعنی هر که پیش از ما و منجی و داور از راست گوئی و الله بخیر از او که بر طاعت
خبر دهد و هر که ستم را در اینست از صورت امیر المومنین علی ابن ابیطالب است میفرماید
المنجم کما کانی من الذلکاجن کات و ابی و ابی الکافرة الذلک یعنی منجم چون فال گوینست و فال گوئی
چون یادوست و خدا و کافر و کافر از آتش آفریند منجم میگویند که دان تمام بقی خدا و
رسول تام من قول او از او از دل بقول که کفر نیست منی از استخدام نقل از صورت رسول
ص میفرماید که انقض العالم علی العابد لکن فی القلوب القدر علی سائر الکوکب یعنی دانا بر عبادت
گننده چون فضل شب ماه چو راه و در یکی ستمارکان و دیگر صورت رسول ص میفرماید
انقض العالم عالم و عابد بهیچ از آنکه کفر علی علیه امتی یعنی فضل دانا بر عبادت گننده

چون فضل من رست بر امت من پس ای مرغان و جان عالم دعا بدارید وقت اگر خواهی که
بر تو در سخن و شوق و ناله مستمع باشم و بشنوی حکایت عالم دعا بدارید را روایت آنکه هست از ویست
بن گفت که ایسی که درین سال این عالمی بود که حدسش بر سر کوهی عبادت کردی ای بیس علیه السلام
خداوند است که او را از راه ببر و خوانست و رفتی که رفتی پیش افغانه باز کردی و از باغی بخشدی که از
کردی ای بیس بیایدی بجای که اسبجودوی چون آری کردی و در عبادت از دران کردی رفتی افغانه
نرسیدی چون ای بیس بروی نظر داشت صورت خود را بروی نمود گفت من ای بیس پیش تو
اندام و تر از راه خوانستم چون برم اکنون بیایم و تو دوستی خواهی کردن بعد از آنکه از باغ و
سنتی خواهی کرد دعا بدار و تو دوستی حاجت نیست از در سخن و تو ترسم بحدت خلق
عاجز ای بیس از آنکه در خانه شدی ای بیس چون روگشروم شدی بر تن وی بر آمدی ای بیس
بکی بنوی ای بیس صورت مرادی شد گفت و دعا به من میبزم که اگر در نزد از من و چون می
آید و تو ترستی دعا بدار که شدم دارم که در کسی ترسم بحدت خلق ای بیس نویسد
گفت و تو در کرد و در مجاز و جوان داغ ای و جوان و در میان خلق جمع آنکه در گفتند ترا چه
رسیده است ای بیس گفت از سال کسی است که عاجز از راه ببر و بوی گفت من از راه
از راه اکنون میبرم برخواست و پیش عاجز چون عاجز را دید باز کردی و گفت من از راه
راه متوالم بر آن دیوی و دیگر دیوی نام و در روان دیوی بودی که بجای سیدان گفت
بیس ای بیس گفت اگر عاجز از راه بروی خلافت خود را بخواهی بدی و بر رفت و پیش عاجز
و چون روی عاجز را دید باز نظر عاجز بر گفت و با کردید گفت و راست و طاقت نیست
که در راه از راه ببرم ای بیس گفت دیو و دیگر که نام و سمیه بود و هم دیو سحر فتنه بود
دیو گفت و راست و من از راه برای خاطر از راه ببرم ای بیس گفت اگر تو از راه ببری
برای زمین خلیفه من بشی سمیه قبول کرد و رفت چون خلیفه من میباید عاجزان بیا

بیارست دگر به پیش آمد در جواب ایستاد و خوش خست عابد چون انرا به به که ناز تر جیب
کرد چهار روز به در گشت تا زانست دوزخ و صحرای دوزخ و جزای خور و دوزخ و جزای نکاه کرد چون عابد او را
بدان صورت دید به خود گفت که در این جهان چنین عابدی نیست ابر او دست و پشت چون ابر
چند بود سمیه اسام داد و پشت در وی بوی گویا بود و ترس عظیم هیچ دیگر اندر پس عابد
را آواز داد و گفت دستوری ده که از تو جز بر سر سمیه نگفت بهمت بهمت ای عابد
روزی عبادت کردی بسیار که بهت کشیدی و من تو را دوست بسیار باین عبادت داشتیم اکنون
تو را پس کاین مظهری چشم اندر طاعت و از عذاب خدا ترستی بهمت رسیدی بخدا
از خدا تعالی ترسم که از عذاب خود آتش در ج و هول بقاء هست رسیده ای نه که از
عبادت ای دست داشتی و به خدمت من آمدی سرمت به عابد چون این نشین از وی
ترسمید و بر خوراست دنیا را ایستاد و سمیه از به ناز ایستاد روز کاری چندی ناکر کرد و هیچ
نماند گفتند بعد از روز کاری سمیه ابر خوراست در وی عابد کرد و دست در کردن وی در آرد
و گفت عفاک الله به عابد جز آن مردی که طاعت خدا تعالی مقبول کرد و در بهان طریق میرد
جای او باشد اما بهشت آنرا دل بگویم که من خبر تو وقتی شنیدم که تو را خبر به بروم و عبادت
تو را شنیدم لیکن عابد مرا بر ادبی هست از من بزرگتر عابد مرا چون دیدی گفت تو را خبر
عظیم دیدم از تو میگویم تر ندیدم در بی آدم سمیه گفت اکنون بروم و بر آدم را میاورم بهر سر
یکی عبادت کنی در طاعت خدا تعالی بگویم عابد گفت من ازین دست تر جز این نخواهم پس
سمیه گفت که میخواهم از تو شنیدم بر سر و جز تو را میگویم پس عابد به ترسمه گفت
از من جز بر سر کسی که من بدان برسمه گفت عابد مرا خبر ده که مردان گویند گفت چه
میگویند سمیه گفت میگویند که هر چه خدا تعالی خواهد چنان کند و هر چه نخواهد نشود عابد به ترسمه
جواب نداد و سمیه گفت من ترور میگویم که خدا تعالی هر چه خواهد خواهد کرد عابد گفت بخ

سمیه

سمیه گفت ای شیخ دست پر کن عابد دست پر کن کرد سمیه را به ترسمه گفت و برگشت و ای عابد
را که آید و گفت ای خدا تعالی تو را نه گفت آسمان و بهشت این در این قدر جزای کند عابد گفت جهان
این چنین چون تو را نه گفت آسمان و بهشت این در این قدر جزای کند عابد گفت
بگفت یعنی که گفتی و کارش می پس سمیه گفت خدا تعالی تو را نه گفت که در این صورت عابد گفت
نه سمیه گفت عابد روز کاری در عبادت بودی اکنون بر من که به پیش من برادر تو را برادر
عابدی عبادت کنی پس عابد سر که و کارش کرد و بر دیوان آورد و از راه راست بر دهن شده سمیه را
ست از پیش وی عابد پیش ایستاد و عابد گفت خلافت تریش بودی و گفت ای سمیه ادم را
ست و کردی پس حال بدین نوع بود که شنیدی اکنون حکایت عالم را بنویسند بهر تیری حکایت
عالم آورده اند از دست این منهد گفت چون او دو عابد را از راه رسید بنوعی عابد گفت
ای سمیه ادم را فراموش کردی و لیکن ادم را خبری از دست که دل من مانده است سمیه گفت بهشت
و عیس گفت عالی است در علان سهر و من نیز غم و آن سهر رفق اگر توانی جزای آزادی بر سر
کردی را نیز از راه میری بسیار گرامت از من به پیشی سمیه گفت به عیس او را نیز از راه میری
عابد را پس سمیه رفت و عابد عالم را در پیشید و در بدرسه عالم در سجد نشسته بود مردم کرد
بر کردی نشسته بودند چون مردم در سمیه انگاه کردند از عالم جز ترس داشتند جان با من میگردان
خود بخود میگفتند که عابد آمد و دست از عالم با تر گتر بر در سمیه ایستاد و پس سمیه گفت مرا دوستو
دی است که در آن عالم گفت علی سمیه در سجد رفت و در میان خفتن و ایستاد و اسام کرد و
گفت رحمت الله اگر رسوا از راهی بنزدیک تو در آن عالم گفت بیای سمیه بنزدیک دی رفت
از انرا از نوی دی نهاد و پس سمیه که از آنجا ساکت از بند دشمنان و من نثار قریب شنیده ام که
ام تا سجد چندی از تو پرسیم و آنچه پیش تو است بدانم و میاورم و آنچه پیش تو نیست بگویم و تو را
من بیاموزی عالم گفت آنچه پیش من است جواب او دهم و آنچه پیش تو است از خدا تعالی بخواهم

[illegible]

کسب سبحان ربنا العظیم و کجده حق تعالی از راه بند و سرکشان میگوید حاجت و دینان بود که شده
از او کرده و پسته و چون نشسته بخواند هر چه حق از او طلب صاحبان و چون سلام و در فاتحه
رسود از کنایان و کتب و مردمی حق ۳ روزی بهشت را پس در آید و در بهشت بهر کرم در که
خواهد در آن یک چوب قال البقیه افضل الصلوه بعد الاکثه الصلوه فافترس اعمال فافترس
و دیگر میفرماید الصلوه کفارة عن خطیای یعنی نماز گناه را می کشاید و گفت دیگر میفرماید از راه
الی الصلوه المكتوبة یقللها الله و سبعة اصداد و الف من صلوة فخر حق من ذنوبه
یوم و لدته یعنی بر خیزد بنده برای نماز غیر پس حق نماز بايست بدل در اخلاص پاک
چون از نماز باز گردد و فخر شود برستی بر آن آید از کنایان چون روزی که از راه
بوجود آمده و دیگر حضرت رسول ص میفرماید که الصلوة معراج است یعنی نماز معراج است
منبت و دیگر میفرماید که چون بنده بگوید نماز گوید نماز است که او بجمع شود در بهشت و چون
بر کعبه کند هر کس که او بجمع شود و چون سجده کند کنایان از میقت بر زمین و دیگر میفرماید
انتم ملکائی نادی وقت کل صلوة ایها الناس فقولوا لی طغایا منکم یعنی برستی نماز را
از فرشته است که منادی میکند وقت نماز را که هر چه در نماز بر خیزد و بجای آید در بهشت
و گفته اند آتش و در فخر راجعی نماز را دیگر میفرماید که الصلوة اول و قتها رضوان و آخرها عذاب
یعنی نماز را در اول وقت که از راه خوش شندی خدا تعالی بود آخر وقت آمرزش و در بهشت
است از حضرت رسول ص میفرماید که و در و چهل بعد از نماز را یکی عشت اگر کسی عالم
و سخن دی سوزند بر وی ظفر نیاید که چهل روز در سجده اول برود و نماز کند و از راه
چهل پیغمبر در این سوزند و از راه چهل هزار فرشته و هر کس که ای کس پس از آن کرده باشد

حق تعالی اور ایمان و دجاست و در او کند دیگر روایت از حضرت رسول که منشی پیغمبر
 نماز چون بپوشید که بر در خانه یکی از ستم بود و روزی پیغمبر بر در آن غصه کند و در
 اعضای وی کردی و هیچ چهره بر او نباشد و این وقتی بود که نماز بر نماز خدا
 سر بخت که از ده باشد یعنی رکوع و سجده و ترات تمام درستی یکی از ده باشد
 و دیگر میفرماید که المصلی خارج از حرم یعنی نماز کند و خدا تعالی سجد میگوید و میگوید
 و دیگر میفرماید که المصلی نور المؤمن یعنی نماز نور مؤمن است چون کسی قنای قنای بر هر
 چیز نماز است در هر حالت که حق سبحانه تعالی میفرماید که ان الحمد لله رب العالمین
 و انک ذکرای الله اکبر یعنی بگوید ای پروردگار ما را این وعظ و موعظه است بر مؤمنی
 را که صبر کند در نماز و نماز را این بگوید که نماز است و نماز است و ان الله یابصر اعوجاج
 الخبیث المصلی یعنی بدستی که نماز نور است و نور است و نماز است و ان الله یابصر اعوجاج
 نماز است و خدا تعالی چون نماز خدا بر دل و جان مکرر میگوید و علم و معرفت زیاد
 میگوید و محبت و مودت بر خدا تعالی زیاد میگوید و عفت ایمان بر دل همان را
 سنج تر میگوید و نماز را فضیلت بسیار است الاقت بود که بخصوع و خضوع و سجده
 دل که از رکوع و سجده تمام کند و یکی از رکوع خدا تعالی در کلام تجسید میفرماید
 قد افی المؤمن الذین هم فی صلواتهم فاشقون یعنی بدستی که رستگاری باشد مؤمنان
 و ان کما که در نماز کردن فروشی نماز را آیت کند این بعد از تسبیح در نماز است
 که نماز کند و نماز که بر است و جب او که است نقل از حضرت رسول الله علیه و آله
 میفرماید که لا صلوة الا بحضور القلب یعنی نماز نیست مگر با حضور دل و در نماز در هر حالت

سریافته

الله تعالی میفرماید که ویل للمصلین الذین هم فی صلواتهم سامعون یعنی در نماز کنند و راست
 که ایشان را در دل در نماز نبود این دلیل بر حقیقت است و نور و نور و آن چاه است که در نور
 به بعد عقوبت در سبانه روزی چندین بار خدا میگوید و این نماز را یکبار یکبار است
 که در نماز غافل بود و قد تعالی ان الله یابصر اعوجاج و ان الله یابصر اعوجاج و ان الله یابصر اعوجاج
 برای و دیگر نماز خدا تعالی و سبانه نماز غافل در هر حالت که الله تعالی میفرماید که لا صلوة
 و انتم سگاری حق تعالی و لا یابصر اعوجاج و انتم سگاری حق تعالی و لا یابصر اعوجاج و انتم سگاری حق تعالی
 میفرماید دست راستی و نور است از صاحب دنیا و کثرت هم دست راستی از هر یک که نماز کند و نماز
 و یک نماز مردیده از سجده و آنکه که میگوید نماز نماز است که خدا تعالی عفت
 دل چگونه باشد که به دست و است که سبب بر آنکه یکی از نماز را از غفلت است و عفت
 در نماز و ان الله یابصر اعوجاج و ان الله یابصر اعوجاج و ان الله یابصر اعوجاج و ان الله یابصر اعوجاج
 هر که دل او بدین فرم باشد از لذت مناجات خود کشت و آیت است از حضرت رسول
 میفرماید که ان الله یابصر اعوجاج و ان الله یابصر اعوجاج و ان الله یابصر اعوجاج و ان الله یابصر اعوجاج
 کینه رکوع و سجده و خضوع را نماز در هر حالت که میفرماید از پس بخت نماز چنانکه میفرماید
 از پس خود دیگر میفرماید که ان الله یابصر اعوجاج و ان الله یابصر اعوجاج و ان الله یابصر اعوجاج و ان الله یابصر اعوجاج
 در نماز باشد و روزی که در نماز چیزی بر او بی رکوع و سجده و نماز در نماز است و از این
 عباس که گفت و در رکعت نماز و فکر بهتر باشد از نماز کردن بیستی بر او که غافل بودی
 بلکه باید که مصلی بر روی که بر کتبه صفات اندرون و ان الله یابصر اعوجاج و ان الله یابصر اعوجاج و ان الله یابصر اعوجاج و ان الله یابصر اعوجاج
 مناجی بر دل وی سر و کرد و دست و دست میفرماید چنانکه الله تعالی میفرماید و ان الله یابصر اعوجاج و ان الله یابصر اعوجاج و ان الله یابصر اعوجاج و ان الله یابصر اعوجاج

شهر عن الفخ واما المنكر فبعضی در سنیکه ناز و زار در مردمان را از ناسزاوار دانسته
را دایمت از حضرت رسول فرمود که من نمی تنم صلواتی عن الفخ واما المنکر کرده من الله
الا بعد ایضا هرگاه باز ناز و زار از ناسزاوار دانسته شده و زیاده السلوات را
بجای آنکه مردی مصلحتی کو فراموشی ناست از فو ای برادرش را در
بیکار است و آن ناز و زار است و دری از حدی عیب دان را در فو
کو بود مصلحت را و اما در بیان عذاب الذر الذر الصلوة قال القتیب
نعم عن الجرجین ما سئل عن فساد النائم من المصلین و لم یقطعه المصنوع
یعنی سوال کنند ما کت و در فو از آن که کاران که چه کنند و کردید که سزاوار بود
آورد که گویند ما فو در فو از آنکه گمان و جای دیگر میفرماید فو حقای را صلوات الله
و بقول الشهوات فو یعنون فو یعنی آنکه سزاوار که مصلحتی کو و ناز و زار و معتاد
نفس شهوات گردانند و بسبب که این را در فو در آرد این عیب
گویند در فو دایمت در فو چنان که راجی و نیست که اگر خدا تعالی آنکه شد و بفر
ماید در فو را که بر خیزد در آن وادی واریت که مصلحت سال راه را
زیاد است و سالی راه پنهان است از آن روز که حق تعالی در افزاید
است و دامن او بر است و آن که به الا بگوشت چنان زن و دختر از آن
در به دهنده گان را دایمت هیچ آنکه است از حضرت رسول که مردی برادر
جبریل من آنکه وادی و می بسک و هنوز و می تمام شده و بود که ازادی سخت
و معلوم نیست بر آنکه در حال ترک جبریل غیر نموده ازادی سوال گری را در

رج:

این چه آواز بود گفت خدا متعالی در و روح منعم بجای آفریده است در سنگ سبزه
در او انداخت سبزه هزار سال است که امروز تنگ آن چاه رسیده است اخفوت
فرمود که بجزیر من آنجا که دم بطایفه است گفت های باغ نازان دیگر حضرت
فرمود که چون روز قیامت در آنجا بروی آنجا از در و غم که از کسی دور بر حسن منعم
بود تا زمین منعم و دهن از شرق تا مغرب پس گوید در آنجا چه میخوانی این که کردم
گویم پنج طایفه را میخوانم اسم اول کسان باغ نازان دوم باغ زکوة از اسم غیر مقرر که
از چهارم در بخار و کاران را پنجم کفار را ششمهای دنیا و سیم گفته اند پس حضرت
رسول ص گفت بر چنین دین آن از دشمنان و عداوت که گوید و نگذارد بر چشند و بار کرد
نمودند این کرم گشتا چون در آنجا نازان را ناگاه و توبیت خانه من قصد بر
خوابش در آنجا را توبیت از حضرت رسول فرمود که هر که نازان ترک کند و گذارد
و خدا متعالی او را پنداره عفو است گفتار کند شکر در حیات و در نزدیک و فاسد
و در قبر و در قیامت و آن کس که در نزد اول که نواز از روی او برود دوم آنکه
برکت از سر او در و جسم آنکس را داده شود چهارم حق تعالی به عزت او را
قبول کند پنجم دعای او بجز قبول نیست ششم از دعای صالان او را هیچ بجز نباشد
آنکه در نزد یک و فاسد بود اول آنکه سخت کرد و در سگ است که در او دم کرسد و فاسد
یا که بر هیچ طعمهای عالم در خلق او بر نرسد و سیم تنگی از روی کم شود و پنجم آن
شده و فاسد کند و آن که در گوشت باشد اول آنکه در و دم در و دم اندازد و چشند و ناز و
قدیم است دوم که بر روی تنگ و نازیک شود و روز قیامت سیم که نواز را سخت

از حرکت حب علی الاطلاق نازل حب کل حبیب است و چون به کل یوم که بعد
 الدین من اولها الی آخرها یعنی هر که نماز را در وقت ادا کند به ترک کند باز دارد نماز
 را بر هر طریقی است و حبیبی سیرت در وقت روز باشد که هر روزی سیرت
 از اول تا آخر و دیگر سیرت یا که من ترک الصلوات بعد البقی فی التمام حبیب
 یعنی هر که یک نماز را است بعد از ترک نماز است و حبیب در روز پنجشنبه هزار
 چهار صد سال باشد و دیگر فرمود که من ترک الصلوات لا یجوز لی الجنة یعنی من ترک
 بوی نیست نماز و دیگر فرمود الصلوات علی الدنیز فمن انما نقد اقام الدنیز من
 ترکها نقد هم الدنیز یعنی نماز است و من ترک پس هر که نماز را بپای داشته باشد
 و هر که نماز را ترک کند روح را عزاب کرده باشد نظم که تو میباید نماز خود بپای
 دین خود را دینی تمام بپای زانکه دینت را استون کند نماز خانه دین میباید
 بنزد و ای و دیگر حضرت رسول میفرماید که اول واجب به انسان الصلوات فان
 فعلت سواها روت ما قبلها یعنی آنچه در اول حساب کند در روز قیامت
 نماز است پس اگر قبول افتد آنچه بعد از نماز است اگر ادا کند نماز را و شود آنچه
 عزاد و پس معلوم است که هیچ عزاد است چنانچه از پیش خداست قبول نیست
 قطعه روزی که جان که از بود اولی بر سرش از نماز بود پس کسی در نماز را نظیر
 نماز آن روز باشد قیفر در جز آن است که حضرت امیرالمومنین علی ابن ابیطالب
 در مسجد نشسته بود که اعراب از راه رسید در مسجد آمد سلام کرد و از اهل بیت
 پرسید که خلیفه حضرت رسول اکرم است یا نه ایشان را که در آنجا نیست امیرالمومنین

از او نزدیک آمد و شنید بجا آورد گفت: امیرالمومنین میفرماید که هر که
 سجد بر سر حضرت است نماز آن حضرت فرمود بر سر سجده میفرماید پس اعراب گفت
 یا امیرالمومنین نماز این آن حضرت گفت و ای اعراب گفت: حضرت چگونه دانست
 گفت: هر دو از فرشته است در آب پاک غسل کنم و از غش و کبر و خود بردن
 بپا کرد و اگر وضو سازم و نیت کنم و خدا بعتی از سر سجده اول گویم که الحمد لله رب العالمین
 از آنجا کردی و دوم گویم الحمد لله که مرا امت محمد را بر سر آب بیسم بر گویم مرا توفیق داد
 و فریضه تمام کنم و ذکر بفرستم و روزی بسجده آورم یا غدا نه و تفکر کند آنکه بوی در سجده
 نیت و گویم بسم الله الرحمن الرحیم و بر گویم بسم الله و الله علیکم رسول الله علیه السلام
 انما اوزر رجعت و فضلت و در سجده پانجم دردی بقول آورم و بفرماید بر سر
 در رحمت و مغفرت بر سر سجده و بر سجده موعود اگر دور کند نماز بگذارد و اول
 را بسم الله الرحمن الرحیم و دست راست بر پشت دست چپ بگذارد و در سجده از پیش
 پشت گوش و قضا به ملک الموت دارم و گویم الله اکبر اعراب گفت: امیرالمومنین
 مرا که در آن نماز چست و کلمات نماز چست و سخن نماز چست آن حضرت
 فرمود که ای اعراب در آن نماز نیت است و سخن نماز چست است و سپردن نماز
 خود از آن نماز است به شریک و قاضی نماز نکرد است و سخن نماز فقره و از اری
 کردن که خدا بعتی از آن نماز سلامت اعراب گفت: یا علی و آن خردن به شریک
 که امت به شریک است که چون بت را بر سر آید این نشوی که از پس وی
 آید و عیب آید و چون بر کعبه سلام گفت اندام معلوم دارم هر یک که سجده کنم

از سر کز کاران بر خیزد در گذارنده گناه از سر گناه من بر خیزد معصوم که بر کز گناه نکرده
 و طرفه العین از خدای خود عالمی نشسته و معروف است که با زده سال بود
 حضور ما غایب شد و نماز ما بعد از آنکه از وی گفت بخت از موضع سجودش افتاد و
 در بسیاری از گزینش و مولای ازان وی گفت روزی دیگر در دم در حضور برکت
 در پشت سجده کرده و بیکریست و بیکفت لا اله الا الله حق لا اله الا الله ورنه لا اله الا
 انا و قد بقی دی بیکفت من میسر و هم نماز را باز تمام شد اگر سر برداشت و میسر
 مبارکش در آب چشم غرق شده این همه خود را در مقام صدالت نفیست که با اله و
 گفت بیستی در هیچ بودم آواز جبین کوشش من رسید که بیکفت خداوند را اگر عرض بنا
 و نماز تو عظیم شد جز بکرم تو نباشی خدا را که هم در حق حفظ زکات جز آخرش
 تو نباشی و بیکرمت تو ایستد فراموش گفت رفتم که بشکرم که بیکت ایدم که حضرت
 امیر المومنین علیه السلام خود را از وی نهان داشتیم تا چه بگوید و نماز میکند و در بر کف
 چپ که نماز بگذارد و کبر از ازی آقا ز کردی و شنیدم که بیکفت خدا را در حق
 تو نظر میکنی گفت در من خوار بنمایید و از سخت گرفتن تو میانه بینم با بر من عظیم
 می آید گفت آه آه اگر من در هیچ فعلی ایستد کرم که ان فراموش کرده ام تو انرا
 دانست آفرید تا که بگوید را آه ازان گرفته که حضرت نش او را نفع نمائند رسانیدن
 قیامی را نمائند بخت و ادا اهل صبح را بر وی رحمت آید آه ازان زیاد نمائند
 اگر ساقی افلاک که او ساکن شد گفت که در خواب شد که همه شب چهار برده است
 بر او دی را از برای نماز بعد از سپیدار گفتم بر رفتم وی را دیدم بر زمین افتاده بود

دی را بر جبینم بچسبیدم گفتم آه ابروهای من و فانی کرده بر خیزد الفت فاطمه را
 رفتم و حال با وی گفتم گفت و ابو العزیز را بهوش است از ترس خدا تعالی پس من زدن
 رفتم و رفتم و قدری آب روی دی زدم چشم را زد و مرا دید که بیکریستم ابو العزیز را
 گفت آنچه دی دیدم از چشمت دیدم ابو العزیز بود که بعد از حضرت اسود چشمت را از
 ان مقام و منزلت کنایه بود و بیکریست که طاعت و عبادت و مناجات و تسبیح و تسبیح
 بگویند بود و است دست دعا و دعوی درستی او بیکریست پس درستی در طاعت و در
 است ای عزیزان از خدا تعالی بر خیزد و نمازی که هوای نفس ترک کرده اید
 او را انضا کنید تا روز قیامت رسته باشی از عذاب و در حق خیم خلاص باشد از
 گناه آنکه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در القادریه حضرت خراست کرد و فرمود
 که بعد از این مرا جمع کنید که در نه گفت شما را در وقت بیکریست که در وقت
 و است و نماز کردی ای است و در است و گفت بیکریست که در وقت بیکریست که
 نماز جماعت گذاردی پنج خصلت دارد اول نمازی و بر نماز کرد و دوم
 نماز است که از وی بر دارم و سیم نماز است که در وقت بیکریست که در وقت
 است که بگذرانند که البرق الحلیف و الترحیم الحلیف و بیچ چشمت بر بخت فرماید
 و است که در آن از حضرت امیر المومنین علیه السلام که حق تعالی از سنگان آفریده است
 که بعضی در سجود و سر را بر سجده بر خوانند و بعضی در رکوع که هرگز سر را بر است کنند
 و بعضی در نصف ایستاده اند که از نصف خود بر رکعت و بیکریست که منتهی سجده ایا بر کون
 در کعبه لا یقفون و صامون لا یزفون پس نماز جماعت کنند که ان رجالی

بعد از نماز فتنه و در شب نوزدهم دهم پستم دست یکم دست سیم بعد رکعت نماز بگذار
و هر شب چهار رکعت و در شب بیست دوم سی رکعت نماز بگذار و در شبهای مفرد مذکور ه
بست رکعت و سی رکعت بگذار و در شبهای باقی سی رکعت بگذار و در شب بعد از فتنه
و در شب جمعه اربعین بست رکعت بگذار و الله اعلم
در نماز حضرت امیرالمؤمنین
چهار رکعت بگذار دیگر نماز حضرت فاطمه زهرا دو رکعت بگذار و دو رکعت چهار رکعت نماز
جعفر طه را بگذار و نماز حضرت امیرالمؤمنین چهار رکعت بگذار و دو سلام آخر هر
رکعتی بگوید الحمد للهِ یا ربّنا مثل هو الله احد یوحّد و نماز فاطمه زهرا در رکعت اول
یکبار الحمد لله یا رسول الله و در رکعت دوم الحمد بگوید یا ربّنا مثل هو الله احد یوحّد
تا نم که چندان قرار باشد بلکه اگر او را یاد آید کند و در خدایت شفیق روز قیامت همه در کمال
جنوبند از عهده او برخایند و السلام علی من اتبع الهدی^۳ در سایه نماز حضرت زهرا
بیست است از حضرت رسالت بنا شد که روز جمعه نمازی ایضا است و آن چنان بود که
روز چهارمین رکعت نماز بگذارد و چهار رکعت هدیه فرستد به حضرت رسالت بنا
و چهار رکعت به حضرت فاطمه زهرا و در روز پنجم چهار رکعت هدیه فرستد به امیرالمؤمنین
علیه السلام و در رکعت چهارم هدیه فرستد به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام و در روز ششم
چهار رکعت هدیه فرستد به حضرت امام زین العابدین علیه السلام و در روز هفتم چهار رکعت
هدیه فرستد به حضرت امام محمد باقر علیه السلام و در روز پنجم چهار رکعت هدیه فرستد به حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام و در روز جمعه چهار رکعت هدیه فرستد به حضرت امام علی بن موسی
الرضا و در رکعت چهارم هدیه فرستد به حضرت امام محمد تقی علیه السلام و در روز دوشنبه

[illegible]

پس از آمدن در کعبه اول بابته الکافرون و در دوم علی موانعه احد چون سلام باز
دهد پیش فاطمه زهرا را میگوید و دعا که کرده اند بخواند پس سجده و شکسته و گفت و
بار و بار میگوید و بار و بار الله و بار میگوید و با حواله الا فرة الله العلی العظیم
آنکه صلوات فرستد بر حضرت و آنش در حاجت که دارد بخواند از خدا بخواهد که همه
قطرات باران خدا بقدری رساند که به بد بفضلی و کم خود زیاده که در این شب الهی
دست حضرت صاحب الزمان افتد نه محمد علیه السلام و نه اطهارین واقع شده
و از این جهت است اینی که شمس سال از زوجت رسول بنا گذر شد و دو کمان مولود شده
الهی دیدار مبارک آنحضرت را از نصیب حاجی برهگان و بی جرات ابن عبد الله و در
خبر است از امام جعفر صادق علیه السلام که هر روز از ماه شعبان هفتاد بار میگوید و مستغفر
الهی یا الله یا هو الرحمن اترحم الی القیوم الاوب الیه حضرت حق قبل از دعا
را در اوق مسپین بنویسند و آن شکل زمین بزم نامون بود و پیش از آن
چوبها و قدحها نهاده بعد دست مبارک آن و هر روز از ماه شعبان صد بار صلوات
بر رسول و آنش فرستد که آن فاضلتر علمایست و در وزیسم ماه شعبان مولود
حضرت امام حسین است و آن روز در روز دوازده و در نیمه شعبان زیارت امام حسین را
کنند و فصل و در باب بسیار دارد که در شرح می یابید در میان زیارت امام حسین
و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که هر که بخواند که زیارت حضرت سالت پناه و به وقت
امیرالمومنین و فاطمه زهرا در حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و دهان انبیاء
صلوات الله علیهم در جمیع روز جمعه باید که جماعت پاک در پیشگاه پادشاه و یا برام

۲۱

بنده چهار رکعت نماز کند و بعد از سلام دوران هر چهار رکعت آن بخواند چون سلام
بر هر جزیه در وی قبول کند و بعد از سلام علیک ایها النبی و رحمة الله وبرکاته السلام
علیک ایها النبی المرسلین والرحمنی المرفعی والبدیع المکرمی العزیز العزیز والاسطان العلی
والاولی والاعلام والارسل والممتحنین جنت القطای السکیم والی آبائکم واولادکم الخلف
علی ترک الحاق تقیید یکم سلم و اولادکم معده و علی تکلیکم التذکره فیکم معکم مانع و ذکر انما
لین الفاسقین بیضیکم مقرب جنتکم و انکار کفره قدره و الارزاق الاله اسما و فی
الملک بسم الله بسم الله بقیة خلقه السلام اردو حکم و اجراء یکم و السلام علیکم ورحمة
الله وبرکاته و مستحب است که در این روز زیارت کشید حضرت امام حسین را در آن
نیکه السلام یا مولای و بن مولای و بنی و بنی سیدی و این سیدی السلام علیکم یا مولای
یا قبیل ابن الفضل و الشهدا بن الشهدا السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و از هر یک
درین رسول الله به قلبی یا خدا و جوارحی و آن که آرزو به نفسی یا خدا به نظر
بقلبکم السلام علیکم یا وارث علی علی اکرم صفوة الله السلام علیکم یا وارث
حبب الله و نسیه و رسول السلام علیکم یا وارث اجد المومنین و السلام علیکم
یا وارث حسن ابن علی و علی ابن ابی طالب و علی بن ابی طالب و رسول الله و علی
ابن ابی طالب المومنین و الی ابیک الحسن و الیک یا مولای علیکم سلام الله ورحمة الله
کانه یارحی ملک بقلی و فی جمیع جوارحی مکن یا سیدی و شیعی القبول و انک
سبحی و انما البررة من الله و علیهم القرب و انک الی الله و الیک اجمعین علیکم
صلوة الله و سلامه و رضوانه و رحمة وبرکاته انکه حاجت دیگر کرد و در وی برادر حضرت

موسیٰ کلید الہام علیہ
بادشاہت علیہ السلام
السلام علیہ بادشاہت

[illegible]

1711

[illegible]

2

روشن تر شد و کسوف البان از نور شد و هر کسوی دی را از نور جامه بر داشت
و برین کوکبت پیش گذارند این نازک را که دی را در کتب نگه می پس ای موصاف
این نازک در قبول حق تمام نباشد و تو به طاعت الله معصوم آید از کتب و از کتب
البان نیز آید و این پایه نرسی شب سه شنبه کعبه را خیار روایت کنند از حضرت
رسالت پناه که گفت در تو را خیار سه شنبه و نیم که هر که شب سه شنبه در رکعت نازک را
هر کس ای کعبه را به کرسی کعبه نقل موافقت کرده باشد و هر چون از نازک فارغ شود و از او
در نقل موافقت کرده بخواند بقرآن خدا تعالی که منور از دنیا نرفته است که جایگاه خود را
در بهشت خیزد و در بهشت به عینه و جلوه نماید و ای را الله تعالی بی مرز و دوزخ ای نازک
نور است باشد که الله تعالی بنظر رحمت دردی نگاه کند و مفت و حق از قوم و خیرات
که مستحق عذاب دوزخ نرفته باشند به شفاعت از بهر کتب و در بهشت عذاب عذاب
ارایت میکنند از حضرت سید المرسلین فرمود که هر که در روز سه شنبه در رکعت نازک را
وقت نیم روز در هر رکعت نازک آید با و ایت الکرسی کعبه را نقل موافقت کرده باشد
چون شنبه بخواند و سلام و بجز حق تعالی بفرماید که در کتب کعبه بر دین مملکت باشد و بفرماید
در رکعت بروی خود بایستد و اگر وقت در روز میرد از هر چه سیدان بود و بعد از ظهر ای
باران و هر که در خزان نواب در دیوان وی ثبت فرماید و بعد از رکعت میان
در بهشت است و هر که در بهشت تمام روز بماند و در هر ای و در هر
بروی کتب و هر که در بهشت آن چند چون در بهشت در آید خدا تعالی بفرماید که او
ارادت و حق بهشت نماند و بعد از آن هم صحبت بود و از بهشت

معاذ جلیل از حضرت رسول فرمود که هر که در روز سه شنبه نازک را در هر رکعت کعبه
نازک و سوره الفاتحه و نقل موافقت کند کعبه را معقول و بین چون از نازک فارغ شود و بعد
از نازک باران که از آسمان فرود آید و بهشت حق تعالی بهشت نواب در دیوان محال
وی ثبت نماید و وقت در دوزخ بروی وی ثبت کرد و از بهشت در بهشت
بروی وی ثبت نماید و از نور رب غفران بنی اسرائیل و در بهشت همه را در بهشت
کنند و جلیل از حضرت رسول فرمود که هر که شب چهارشنبه را نازک را رکعت نازک را
انکه خدا تعالی در هر روز از هر چه عبادی صاحب الزمان علی بن ابی طالب سلام مشرف
سازد و منظور نظر کعبه اثر آن حضرت کرد پس این نازک را بخواند و در هر رکعت نازک
کعبه را در هر رکعت نازک را و کند بخواند و سلام نازک را و هر چون از نازک فارغ شود
ای کعبه را و نقل موافقت کند سیدی با و ایت الکرسی کعبه را در هر روز و بعد از رکعت
بار غفرانی و از هر کس صاحب الزمان حق تعالی وقت و عادی را در بهشت عذاب و کتب و اید
صاحب الزمان نصیب کند الا با یکدیگر تو را بر خدا دان این بهشت رسول خدا تعالی کند
و از سخنان البان نیز آید که هر چه رسد نقیصت از حضرت رسول صلات
فرموده آن مومنی که در شب چهارشنبه در هر رکعت نازک را و سوره الفاتحه و از بهشت
بخواند چون سجده رسد و سجده کند از همه کتب آن برون آید چنان که از از بهشت
بعد و هر آینه که در قرآن است او را نواب بنویسد و نواب عباد یکدیگر در دیوان
اعمال او ثبت فرماید و نواب کعبه و خدا تعالی او را بهشت شهادت می بخشد
کعبه لطف خود را از بهشت از حضرت رسالت پناه فرمود که هر که روز چهارشنبه را

به تادی از روزه در رمضان عطف بر کسی که سالی از آن ماهی طلب کردی و در
انتهای یکصد و یک سال کفایت را نرود و در کتب مثال او یک دیگر سخن طبعی بود و
ملک آفرین ملک است و او ایستاده و در حق دانم شریف است که در آن عرب دارند و
درست است عطف بر آنکه در این علم رسول الله صدم حقیقت است و هم رحمت الله از او
در سر او نه در حق و در کتب از یک که هر دو که از یک در یک که حاجی شریع الله پس یک سالی
چون الله پس یک که و دیگر هر دو پس یکی پس یکی که یک است و شریف دان یکی ماه
طریقت دان یکی حقیقت دان یکی دان است و در آن زمان آدم تا دم خاتم زهد
در معصومند و خاتم تا دم شریف از آن از حق امام از آن ایان دان که خبر
ایان است و نه در حق و در حق امام پیشوای امام رهبر اند و در دال
نور عالم علم الله است که در آن در جهان است و طبع دارم من از آن که در آن
دم شریف است و هم را یک که در برو به جنت الهادی شریف است و هم را که اکبر است
کوثر است سالی کوثر بیستم عصبها به حاجی اولاد و به میر چون که شریف
و لطف در حق دارم زهر و کون استغنا الهی کن بگو او بیاد و دنیا و دانا و الله
اشی و هر که هر چه استان احمد مختار در شریف و حیدر که در فوت و اقامت یکسانی
و رحمت کنی و همه را ایمان عطا می که رحمت فرای با کرم الا که رحمت و ارحم الراحمین
در میان فضیلت ثواب روزه و در مبارک رمضان فضیلت مولای شریف
و جزو این باب شریف است بر سر تفصیل فصل اول در بیان فضیلت و ثواب روزه
ماه مبارک از رمضان حضرت مولای شریف در کتب ب مباحث القلوب آورده است

در بیان

قال البیضاوی رحمه الله قال ان الله جعل رمضان لم يجعل العباد فی رمضان انتم رمضان استند
کتابه نقل رجل خذ اعنة مد سبابة رسول الله فقال علیه السلام ان الجنة لغيره
راسل الحوت حتی اذا کان اول يوم من شهر رمضان استبت ریح من تحت الوشش
فصعقت ورفی الطیسة فی نظر حور العین الی ذالک وبقولها ربنا جعلنا من عب
اک فی هذا الشهر ازواجنا تقر عینهم و تقر عینهم قال علیه السلام فی من عید یصوم
رمضان الا زوج زوجته من حور العین من در محرابه من تحت الله تا که یک به نقل
حور المقصورات فی الخیم صدقه رسول الله این حدیث روایت میکنیم که رحمت
بسی شریف در کتب بس لطیف کوثری است بس کران با یک کتب است بسند پاید
نظره است از کوثر فوت میوه است از باغ جلالت بر نویت از جبریل رسالت
روایت کرده اند که از آن صاحب دعوت او دعای سبیل ربنا الحمد لله انوار
حقایق حیل سر و ذوقی و عالم آدم در سطر عده و در سطر عده و در سطر عده و در سطر عده
و هر که در کتب از من قبا و کوثر شریف است رسانیم چون هر که می برون هلال
رمضان یک منزل وجود رسیده آیه ظلمکم سله عظیم یا بهر جهان انگش
از بارگاه رسالت است باز داد و بهر سنده جلالت از روزه و بهر طعن الهوا
هر بران مولای شریف بر سر و از من که گردند و رسیده کان احمد آگاهی فیه
از سعادت که این را که در این ماه و عدت می باشد اگر بدین که رحمت الهی
در کم پا و است و مینال و لا یزال در هر شمس در روزی از شمس این ماه عظیم با عظیم
چند کما کار خدای را از حقیقت در کم و در خ و عطا طیب بر سر اند اگر این حالت

چنین نیست آواز آید که این روز خدای عز و جل فرستاده و این عدل کرده و این عالم
 را جسم این در بهشت خواهد بود و در روز عذاب الیم هر ای جز
 نفس خود بفرستد و ای آتش نفس خود را سوخته از آتش روز عذاب الیم
 هم به یک سوخته چنین اعمال باشد روز عذاب الیم در جهنم سوخته سبک
 بند که این چنین ماه از فیض فضل الهی بآید مانده چهار کسی که در این ماه عذاب
 روز عذاب الیم او کشنده این ماه طایمان است در روز عذاب الیم است از
 سینه باز آید تا از دهر نمی بر آید تا از آتش تا ای مومنان باید که گم نباشد
 و خوان نعمت ده و در دعوت کت و از آن بآید مانده با حق عظیم باشد
 از کله از این چهار ماه ملک تا بر روی نشیند و هر آنکه شکرش باشد برکت
 از این ماه بزرگ منادی از حضرت جبرئیل جبارند از یکدیگر که هیچ که کاری
 است که تا قوس دی قبول کنم و هیچ حاجتی نیست حاجتش را که بگویم
 و لطف تو را بگویم و تو در جواب نعمت مانده ای خوش نعمت که خواست نعمت
 بناسد هر که از لطف او خواب برود و حرف را بدارد مودت حضرت تو را چه
 کاینست سرور بنی آدم تو مصلحتی گفت خداوند از حضرت عیسی را مانده از
 زینت ای خطیب عزت در رسد که ای محمد امت عیسی سکیم بودند است
 تو خدا پرست را خوانان فرستادم و است تو را خوانان در روزان خوان
 سر قرص بود و بر خوانان در روزان است و این است اولش رحمت خدای تو
 و دویم مغفرت و سیم از آتش و در این جهان خوان عسل بود و برین

این

در بهشت

خوان عسل و در این جهان رحمت علیه الاقطار و فرشته لایق و الملك
 الجبار و در این جهان می بریان بود و در این جهان الهی بران روز و داران
 بران خان سرگرد بر این خوانان است بیان و گشتن نفس از فرمان است
 ای عزیزان ماه رمضان به صفت موصوفت اول رحمت و در سطر مغفرت و
 و آخره عشق من الله را اول و در رحمت دوم و در مغفرت سیم و در
 از آدی از آتش و در این ماه رمضان از آن به صفت که بندگان به
 که اینده فتنه عالم و منعم مقصد و منعم بنی با طراوت از طاعتی تو به یاد یک
 رحمت اگر مقصدی عذر بخوراید انیک مغفرت اگر بنی کام مراد و انیک
 از آدی از آتش و در این ماه از سر خلاص گوید و خدای عز و جل حاصل سازد
 سخی باشد چون تو در حق خودمان جز بفضل خدا و عا مطلب مریم
 در و خدا باشد مریم خود جز از خدا مطلب در و از نیت اخلاص
 تو خدا بخور و در مطلب نعمت از حضرت عیسی بهی سید که اهل
 آن ده تمام بر جای مرده بودند و بر روی زینت است و در حق نکرده عیسی
 گفت ای این از چشم خدا عیسی مرده اند حواریان گفتند یا روح الله بخوریم
 که حال کار اینان بدانیم تا ان کنیم عیسی که در آن روزی بدرگاه بگذارد
 و آواز داد یکی از آنان که منته شده است جواب داد عیسی گفت حال شما چه
 گوید و گفت انجیل ما العاقبت دستبند است و عیسی گفت با در سلامت
 و عاقبت بودیم و شما نگاه به یاد دیگر فشار سیم گفت با در صحت گفت

مشت در بهشت بروی او یک بند و از هر کوبند از هر روی که بخواهی و از حق خود هر که
 نه روز و در پنج ب در بهشت رود و هر کوبنده روز و در آن است
 که اهل عساة بر طاعت حسن باشند خدا تعالی او را قوت دهد و بر طاعت آسان بگذرد
 که اهل الخیاف و الخج و الخلف و خدا تعالی از او دال و در روز و در قوت که از طاعت
 چون جوی پیرو هر که زنده روز و در در حق تعالی او را در جوی خوش گرامت کند
 و هر که در روز و در در بهشت و طاعت او بسیار و در روز و در طاعت قبول افتد
 در بهشت با در از حضرت رسول را از آیت از آن معصومین که هر که این روز را
 که گفتیم ایام البیض و رجب و نیم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم
 معونست بر خوانان است و عالم که از امتش از آن اول در شمس برکت کند
 و عالم میفرماید و عیسی را از آفتاب که دارد و کسان او را به مراد و حسنات که ان
 از هر که از هر روی در شمس که در آن روزی حسناتش که ان که در آن روز که ان
 از این نجات دهد و در جات بهشت رسیده ای عزیزان بشکری که به انکه عظیم
 چنین شریف معبد منه و چنین تو با و عده معبد منه و حضرت از حضرت
 ا هم محفوظ است که هر که از آن ماه رجب روز و در بهشت او را واجب کرد
 اگر که از میان ماه رجب روز و در مسافت و ای قبول کنند و در مثل عدد
 به معده هر که بگوید روز و در از آن رجب و ای را از آن رجب و ای را از آن رجب
 الله اسم نعمت از حضرت امیر المؤمنین از هر که هر که روز از آن ماه رجب
 روز و در حق تعالی و در این جهان می پدید کند عیسی از ان شرف مغرب

گفت در این است از آتش که در او کوه است از آتش گفت چه چیز شمارا بآید و
 رسیده گفت دوستی دنیا و به طاعتی و بعد از آن گفت دوستی دنیا را به
 چه غایت بود گفت چنانکه گوید در دوست دارد هر که که روی بود از آتش
 شود و اگر بود و نمک شود گفت چگونه است از میان چندین فلکان تو از آتش
 و ای گفت این در روز و در حق تعالی آتش بر سر آن که کرده اند و فرستگان
 غدا تا و در این است موکل اند و این را عذاب میکنند و الله اعلم
 و بریان نصیحت روز و در رجب روز است از حضرت رسالت پناه عمار
 فرمود هر آن بنده مومنی و موعودی از بنده کان خدا تعالی و امتان حضرت رسول
 که قیام نمایند و قدم در راه قراب آخرت نهند روز و در رجب تقدیم کنند
 بنوا به رسته که ان را هر چه در کار عالم ندانند هر که اول ماه رجب روز و در حضرت
 ان را بگوینا آسمان زمین قراب دهد و در حق تعالی در هر که رضای او است
 از آتش و در حق تعالی و است و در نیم رسیده و هر که در روز و در رجب روز و در
 حق تعالی ان را قراب دهد که میان آسمان و دستوفان زمین از خرد و عدوان
 عاجز آیند و هر که روز و در حق تعالی او و در حق تعالی او و در حق تعالی او
 هفت سال راه باشد و هر که چهار روز و در از از عیسی این که در آن روز و در او
 و عیسی انری دقت از آن روز و در که پنج روز و در از از عیسی که در آن روز و در او
 نه که در آن روز و در از از عیسی که در آن روز و در او و در آن روز و در او
 روز و در از از عیسی که در آن روز و در او و در آن روز و در او و در آن روز و در او

در بهشت

آقای و حضرت رسول خانه کدواری دو کمره از امارت و شهره که سوختند و چند چنانچه
که با جلیس خانه بودی شد و هر جمعه بنامی و غایب کدواری و هر هفته از بسیاری
ال نه فهمیده آمدی و از بنام چون است نزد آن حضرت رسول کس نیست و اما کدو
است بنام این است کدو که هر هفته نه گفت جز این است که از با جلیس است و با جلیس
رویه نام در این کار اندیشه کنم این چنین بود و سلیم آمد که صاحب شتر و
نام حضرت بروی خود نه گفت سبی و طاعت و میدان سخن از شد و دیگر آنچه
بود و چون کردند و این داد و او این باز آمدن چنین فیه ای سخن گفت که
جزیه است از با جلیس است و با جلیس و این کدو این چنین حضرت
است و با جلیس است و با جلیس است و با جلیس است و با جلیس است و با جلیس است
حضرت جبرئیل آمد و این است که در آن وقت حضرت رسول گفت ای برادر از زبان
حق و لکن من العالمین گفت این هم من رضی بکرم و در تو هم من رضی بکرم و در تو هم من رضی بکرم
رسید بنام حضرت رسول آمد و هر جمعه بنامی و غایب کدواری و هر هفته از بسیاری
ال نه فهمیده آمدی و از بنام چون است نزد آن حضرت رسول کس نیست و اما کدو
است بنام این است کدو که هر هفته نه گفت جز این است که از با جلیس است و با جلیس
رویه نام در این کار اندیشه کنم این چنین بود و سلیم آمد که صاحب شتر و
نام حضرت بروی خود نه گفت سبی و طاعت و میدان سخن از شد و دیگر آنچه
بود و چون کردند و این داد و او این باز آمدن چنین فیه ای سخن گفت که
جزیه است از با جلیس است و با جلیس و این کدو این چنین حضرت
است و با جلیس است و با جلیس است و با جلیس است و با جلیس است و با جلیس است
حضرت جبرئیل آمد و این است که در آن وقت حضرت رسول گفت ای برادر از زبان
حق و لکن من العالمین گفت این هم من رضی بکرم و در تو هم من رضی بکرم و در تو هم من رضی بکرم
رسید بنام حضرت رسول آمد و هر جمعه بنامی و غایب کدواری و هر هفته از بسیاری
ال نه فهمیده آمدی و از بنام چون است نزد آن حضرت رسول کس نیست و اما کدو
است بنام این است کدو که هر هفته نه گفت جز این است که از با جلیس است و با جلیس
رویه نام در این کار اندیشه کنم این چنین بود و سلیم آمد که صاحب شتر و
نام حضرت بروی خود نه گفت سبی و طاعت و میدان سخن از شد و دیگر آنچه
بود و چون کردند و این داد و او این باز آمدن چنین فیه ای سخن گفت که
جزیه است از با جلیس است و با جلیس و این کدو این چنین حضرت
است و با جلیس است و با جلیس است و با جلیس است و با جلیس است و با جلیس است

پس ای مومنان را بر است گنبد بگرم و زود که در حج بیکنم چو خانه کعبه را به است خداوند
خود و بد گفت هر که را حاجتی ظاهر باشد با سلطان قاهر و پادشاه عاقلش را بفرماید
از حج وی کند و بعد و خانه جهود و تقوا فرستد کند با سلطان عاقلش از آنش از حج عاقل
بشد و فرمود که یکم گفت خانه بگردد و در کعبه بر آید است با جز از عهده و گفت هر کانی
که حاجت برآورده باشد حقه حسن است از حقش حرم در دوران ایشان بنویسد
گفتند با رسول الله صحت حرم چه باشد گفت یکصد هزار حسنه و در روز قیامت
صد و بیست رحمت بخانه فرود آید بیست هزار از برای خداوند گنبد کان و کل از برای
خانه گنبد کان و بیست از برای کسی که در کعبه نگاه کند و از کعبه عبادت از
عبادت های خاص روز است که آن بنده مومنی شفی که از برای وی از خلایق محبت
نگاه کند به جمال حضرت علی ابن ابیطالب علیه الصلوٰه و علیه السلام عبادت است
که از نظرانی و جمیع عبادت و در حدیث آمده است که فضیله از فرض بی علی علیه السلام
نگاه کند یا بنده هر که و هر کس که در خدا ایمان دارد و هر کس که بی که کوشش کرده
باشد خدا بپند به بخشد و هر که نگاه کند هر کس که بی که چشم کرده باشد حق تعالی
مرد و هر که فضیلت علی ابن ابیطالب است و طبع از نه از دنیا برون نرود تا
به ملائکه گفت رفته و در آخر است که مرد را به بدن در است که بیخته را و لبش سیاه شده
و بر پر سینه از آن سیاهی روی گفت و حضرت امیرالمومنین علیه السلام بیاید و بگوید
سبح و در خواب و پدرم که شخصی پیش من آمده گفت ترا که امیرالمومنین علیه السلام
میزنی دست بر روی من زود آور و دریم سیاه شده گفت از حضرت رسول الله

[illegible]

تایم: خلاص و دیگر قول گفته اند آن کی بی که همه کنند در خدمت و در پیش منایم
بجلاوت خدمت گفته اند آن کی که همه در خدمت نگهند و در پیش منایم برفت
خیز سرشت اما قیمت ندهد خدمت نیست و قیمت بهر وقت و قیمت هر وقت
بر اصل من است و هیچ جهاد نیست بدل و الا جهاد اول است چنان که خدا تعالی فرمود و چه
فی الله حق جهاده و روایت کند از ابی عبد الله عی و در آن گفته تو بر سر اسبی می روی گفت
چرا بر سر اسبی برو و گفتند در جهاد می بری گفت همه مردان در جهاد می برند گفتند عی
نخبر کنده روی گفت جا دوی در نهان کسی که گریه بر او کنند پس که مردان صحبت
گفت آن کسی دل کسی نبندد و غیره خدای عز و جل اعلا روایت کردند از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام که در جواب مردان جهاد حضرت اول گفت
در پیش علی و این دوم همیشه بر سر کافران روند سیم سفره بر سر کسکافران روند
چهارم مناجات هر که در حق افاضل نماید آن کافران بدان آیت که خدا ابتلا
فرمود که ان الله یحب الذین یقربون الیه سفیل الذین و دوستی خود را با او
را دعه که دود و دیگر وقت خود را دعه که دود و گفت و بفرم که الله را است که خدا از حضرت
رسول فرمود که خدا بیچاره چو کسی را دوستی دهد در جهاد دود او را که در جهاد
در جهاد خدا دوست جزو دیگر نیست و هر چه از خانه بیرون آید از کافران بیرون
رود و دیگر آنرا شمشیر فراموش چو کسی را آفتاب جهاد تا به مردی که در جهاد حضرت
میر و از جهاد شسته باشد و دیگر حضرت رسول فرمود که شهیدان را برین روز خدا
پنج جز است که بفرمان ملک موت استند و همان شهیدان را برین روز خدا

که در آن گفتند و می که فلان کسی که سفر در باشد بزرگ سوار به باز آمد و چندان دل
آورد و است که ای کاش و خوشی و مردی همه سپید حضرت رسول فرمود که
بسیار از خود هم را کسی که باز آمدنش نزدیک بود و غلبه شش عظیمتر گفتند به رسول الله
فرمود که بس که برین مردی که روی بسطه دارد و کلاه کردیم مردی را در بدیم و او را
بناست و او را چون خدمت ان حضرت انکه ان حضرت فرمود که در آن روز که
که از مردی که کار کرده اند گفت هر روزی و بسیاری از کعب میگردم امروز مشغول
شدم و ان کعب از من فرستاده گفت مردم بعضی ان در روی حضرت امیرالمومنین
نظاکم که حضرت رسول فرموده که انظار الی وجهه علی عباده نظر در روی حضرت امیرالمو
منین ماکرون از خدا داشت بر فتم و سابق در روی ان حضرت نگاه کردم حضرت
رسول فرمود که هر روزی و بسیاری از کعب خایه امروز از تو فرستاده و تو را
غرض از روی من و ولایت نگاه کردی و دوستداری ای ترا چندان فراب
حاصل شده است که اگر با اهل زمین خدمت کنند کمترین نصیبی که بیک برسد آن
بود که کنش را با برادر و بر روی رحمت کند پس از آن زمان که این که هر که
درستی خود و انکه معصیان صلاوة الله علیهم اجمعین خدا را در هم در دنیا و آخرت
جاسر و زیان کار بود و جای او در آتش اوزخ باشد و دوستی ایشان
نمی تواند و بهیچان حاصل است و طاعت و عبادت او بکل قبول برسد
هر جا که روی میساست با او طاعت و شکر و رخصت بکوان و او را روزی که بر آن
عاجتی در مانی نیست طلب از طاعت و او را او را انکه بر سر او است و بر آن است

حضرت

که حضرت رسالت بنا و چون فرمود که هر که در آن گفتند و می که فلان کسی که سفر در باشد بزرگ سوار به باز آمد و چندان دل
آورد و است که ای کاش و خوشی و مردی همه سپید حضرت رسول فرمود که
بسیار از خود هم را کسی که باز آمدنش نزدیک بود و غلبه شش عظیمتر گفتند به رسول الله
فرمود که بس که برین مردی که روی بسطه دارد و کلاه کردیم مردی را در بدیم و او را
بناست و او را چون خدمت ان حضرت انکه ان حضرت فرمود که در آن روز که
که از مردی که کار کرده اند گفت هر روزی و بسیاری از کعب میگردم امروز مشغول
شدم و ان کعب از من فرستاده گفت مردم بعضی ان در روی حضرت امیرالمومنین
نظاکم که حضرت رسول فرموده که انظار الی وجهه علی عباده نظر در روی حضرت امیرالمو
منین ماکرون از خدا داشت بر فتم و سابق در روی ان حضرت نگاه کردم حضرت
رسول فرمود که هر روزی و بسیاری از کعب خایه امروز از تو فرستاده و تو را
غرض از روی من و ولایت نگاه کردی و دوستداری ای ترا چندان فراب
حاصل شده است که اگر با اهل زمین خدمت کنند کمترین نصیبی که بیک برسد آن
بود که کنش را با برادر و بر روی رحمت کند پس از آن زمان که این که هر که
درستی خود و انکه معصیان صلاوة الله علیهم اجمعین خدا را در هم در دنیا و آخرت
جاسر و زیان کار بود و جای او در آتش اوزخ باشد و دوستی ایشان
نمی تواند و بهیچان حاصل است و طاعت و عبادت او بکل قبول برسد
هر جا که روی میساست با او طاعت و شکر و رخصت بکوان و او را روزی که بر آن
عاجتی در مانی نیست طلب از طاعت و او را او را انکه بر سر او است و بر آن است

و

و

و

ست نه و دیگر معجزان را بر او و نه خوانند و شهادت کرده و بخوانند و دیگر معجزان را بر او
و شهادت ان را نشویند چه هم معجزان را گفتند و شهادت ان را گفتند و شهادت ان را گفتند
را شفاعت دهند روز قیامت و شهادت ان را شفاعت دهند روز قیامت پس
بر آن که جهاد و دل و تن و فاضل است از دیگر جهاد و دل و تن و فاضل است از دیگر جهاد
حرب می کنی و ان مسلح است و شمشیر عظیم و خنجر بزرگ است که با نفس خود
کمی و دشمن را نه می کشد ای تو فاضل و دیگر که در شهادت است اگر چه کافر
یا راست مان کس به شهادت رسد و چون ایمان جان و ایمان برود و در
نرخ رسد نفرت از حضرت رسول فرمود که تا حضرت جهاد و شهادت رسد و در
من جهاد و الا صغر اما جهاد و الا کبر یعنی اگر کنیم از جهاد و خرد پس به جهاد بزرگ
شود و جهاد و کفران خرد است و با نفس هوا و شیطان و دشمنان انجا که است
او را حرب بزرگ خوانند زیرا که کفران را می بینی و شیطان را می بینی و کفران
جهان است و شیطان دشمن ایمان است و جهاد و کفران با نفس است و با
شیطان و بزرگ اگر کفری کسی را کشتی او را مقام بهشت عزیزتر است
اگر شیطان تر از کشت ترا و در عذاب باشد و کافر صیغه و بزرگ و در شیطان
نه می کشد و نه بر کفر در و در است از حضرت رسول فرمود که اگر گفتند رسول الله دنیا بملکی
نفس را بگویند و انهم فرمود که اگر برین تر از کشت از ان دوری نمایند و انچه عزت
تر از کشت است پس به شهادت رسد و از کفر شیطان معون رواست که در آن حضرت
مسیحی گفت سبحان رسیده و بهیچان گفت ای پسر چه کار رسیده چه کار کنی

گفتند

گفت و شب میگویم و او در یکی روز در روی یکی پسر دینی گفت که این که گفتند و شهادت
شیطان است و او در روی ان پسر دینی گفت که شهادت شهادت شهادت شهادت
و هر دو شهادتین است و سپهر توکل و علم بس که ای شیخ و اخلاص است و کلام
و صحت است از خدا و تیرم و دیگران خداوند و الله التوفیق و ربنا
و نصیبت است و صفت و درخ و اهل قیامت المطلب الحمد لله الذي عرف
الا انما نحن راضع حلق به محمدی و اذالی غا الدین جمع هدایت و اذنی بسل صفاتی به
تقدی و شهادت شهادتین المصطفی و صحت دلیل حلق به محمدی و هدایت محمد به
مقتدی لکن هدایت صفاتی به محمدی و شهادت ان لاله الا الله و الله لا شریک له و الله
ان محمد عبده و رسول الله و الله و صلوة الله علیهم اجمعین المناجات ای حضور
یا قاضی الدی و یا مقدس یا ستم و ای مدبر خزان و یا رواهی مقتب دوران بسل انهار
ای ناظر بر جمال و ای راضی ذوالجلال و ای در سینه انراش ملوک تو جوشی
ای در کون انک شکوی تو خروشی ای طیفی که عیان بعضیان و بعضی ذلال
تو قوت نادای و ای که در شب قدر بر مقدری را بهیچان معرفت یوت ندای
صافی که عقول عقلاء عالم فکر که حقایق تو رسد و ای خالق که خلق خلق کجاف
که که باقی تو رسد ای خالق هر جانور و رازی هر کس بیگ معبدی فلان
و تقدس بر و ان ترا وقت هر روز و در شب میدان خدا را بهیچان در طاعت
پس صلوات و هم ترانه المناجات الی و ارحم الراحمین در معرفت مردم بهیچان
بزرگش در روز و در شب و بیگش و بیگش که در شهادتین را و ان بهیچان

بنده در پیشگاه اولیای انوار و سید ترار کسب فقر از علو انوار شد بر سر
 اولیای اولاد رسول کردگار همه روی ازین و از آب ر جویهای بیتی و پروان
 بر طبق خوشی بر بادوان به هیچ انبیای سرسین جوی خلق ادویه و آخرین
 تباران موقوف به دست خدایه جوی جمع آنچه از حکم آید عبد الله گفت هر جزو نیست
 از در جنان مثل جنیان زنده و شود که است حضرت رسول فرمود که بهیچس از غره
 نکرد و انداختن حق و اعلی زنده کرد و از غره نماند بهیچند که او را باطباع او بود
 فرخ فرستد و در خاست از ابو الوهب انصاری از حضرت رسول ۳ از این آیت پیچید
 قوله تا بوم شیخ را القصور فتقون افراجه حضرت رسول سخت گریست و گفت که
 عظیم سوال کردی روز قیامت کناه کاران را برده فرخ حشر کنند بعضی را بصورت
 حوک و بعضی را بصورت یوز و بعضی را بهی با داور و نهایی بر زمین و بعضی که باشند
 و بعضی را زبانهایی از دمان بر داند باشند و در سینه انداخته باشند بعضی را کت
 با و با بهامیده باشند و بعضی کس قطران بر سینه باشند و بعضی را بر درختان پستی
 سوار کرده باشند و بعضی را از این بوی گندی آید باشند و در کفشد با رسول است
 این طایفه کفشد و این غذاها از برای چیست حضرت سید المرسلین فرمود اندک
 بصورت فرستد و فراره کنند و حرام خواره در شکوت کران و اندک بصورت پورانه
 سختی جنیان اندک سرگوندند و خواره گانند و گوران عاقدانند که حکم بنا می کرد
 باشند اندک زبان خود می خراشد و خا می کنند و دیگر گفته اند که گرده اند اندک دست
 پای ایشان بریده است و دست که کشد که گان را برنجی بند باشند اندک در درخت

آتشین باشند و غدا باشند اندک کلباس قطران پوشیده باشند و شکر اندک اندک از
 این بوی گندی آید باشند و در کس گندی گندی کرده باشند و کس بوی گندی
 حرام مشغول بوده باشند گان ای عاصیان گان ای جویان گان ای حیوان بر گان
 ای عاصیان عزیزان نامه سیاه گان ای دروم سیاه گان حیات کرده گان کاران
 در پی مشرقت انوار است رفته گان خلق از ان گان ای طمانان جزوستم کرده گان
 ای بی خازان از پیش طمانان دمای نفس رفته در چه خیال و در چه اندیشه و در چه غذا
 ساختند این توره بعد از ان لذت الکال و حیا و طعنا و غظه و عدا با الیه میفرماید که است
 ایم از برای و در جنان بندگی آهسته و در بخیرای آهسته که بر دست و پای مسلمانند
 و در حیات طافند آهسته و در حیات طافند و طعنا نیست و طعنا همای ایشان چه باشد
 زقوم و خیر و منسین و غاف که گفتند رسول الله منسین و غاف چه باشد
 فرمود که خون دریم و زرد آب که از تن و در جنان فرو بریزد ای عزیزان بدرجند
 که خدای این برین غذاها غار است و طاعت و عبادت و دوستی انداختی
 عشره و دوستان خدای دوستی کرده و از دشمنان خدا دشمنی کرده اند و کس معصوم
 مایع عظیم است تمام تر گردن و در دشمنی و دشمنی در خراست که چون این آیت
 فرود آید حضرت خواهد کوفتن و فرغایین می یافت و بهیچس نیست چون بهیچس
 اندک گفت ای انسان من از گنه داور باشیده و از گنه گان ظاهر و از گنه گان پنهان
 و ترک گناه ظاهر و خدای نه است از عذاب نزلان و ترک گناه و طاعت خدای و گناه
 از عذاب رخص الله گنه گان بسی کرده ام بفضل عظمت کسی خمره ام

سید خدای

رده از در دفته ام پیش از در شرح پرست در بسته ام نهی سیم از طاعت بریا
 به خدای جزئی نداده ام و لکن توانی که بر کفر بقصد بگردد و نیکت بنالوده ام
 او عزیزان و ایند که زن عطا دهد از هر چه در دست کشند بهیچد حجت و حجت و حجت
 حضرت رسالت بنیاد اند و در معصومین در دل جان خود برینید و تولا بد ایشان گنبد
 و از دشمنان ایشان تر گنبد و طاعت و عبادت ایشان بر هر قبول سپرد و الله اعلم
 الی بحقی هر دانه معصومین که قرآن این مجلس را بر کسای و بیامری و الله اعلم
 العالمین و باقر النجاشی در بیان صفت خمر خزان و اهل بی و فخر و خرد
 العظمی الذی یوم الخیر الذی من صفة خلق البشر رب قدیم موجد و ذوق
 ذی قدر و موصی سلطانه و مکیل رحمان سببی در سببی در سببی در سببی در سببی
 القصور و در عطا و فی الموری الطمانه و المورکان الکذابی قضاء و القدر ملک
 رقیب صانع خلق چیست آنچه بعضی المراضی قانع غنی شرک ابان الفکر و است
 من انوار و نور القوی سرور قدر است و الله اعلم و القیاس فی خد المعشر شهادان
 لا اله الا الله و الله لا شریک له و شهدان محمد صلی الله علیه و آله و سلم و الله اعلم
 الی بیک بنیاد وجود و بذات مقدس قوی گری که بر از نعمت زنده گان ای جوی
 که هزار بار گنه عیا مرزی خدای ای دانی فی ظلمانی حق در جبهه بالیق و یعلم
 یا خیر یا من لا یحتاج الی البیان و الشرح و التفسیر حاجت که گزاد است عالم بهیچس و الله
 و الله انهر من بیچاره سودا زده سرگردانم که بهیچس خدای خدای حق و حجت
 راغ من و تو حید و بهیچس دلم میزدن انقدر است که حدت زبان میرام کرد

کرد که رانکه و دوت دادید چون گوی جوی دهن چون تر چون دهن نظای که رانکه که دلت
 کمن در میان نقای تو سرگردانم و بهیچس و بهیچس و بهیچس و بهیچس و بهیچس و بهیچس
 گفته اند که ایام من بمان عفا توکی در ایام عاجز حشر دلم میسر می باشد
 همه می کرد و ستم که کوفتن گنبد گفته آخر عمر من بهیچس میام همه چون همه
 روی تو در جبهه که است مصحف روی تر از هر دانه و بهیچس چند و در دلت که سیم
 زرقانده است جدا پس عیب آمده ام ای دوست خدایم الی و است لا یحق
 الا و عی فی حق است کبری تو الی حق عظمت اقبال تو بذات مقدس و عطا
 توانی بهیچس عدالت کامل الوهیت خود که نقل فکر من بر آن رسد که بر بهیچس گانه
 و یکسان رحمت کنی و از هر چه که کاران و نامه سیاه گان و در یک شادان را
 معصوم و مسوی و الله العالمین و الله العالمین فی صفت منقبت سید المرسلین
 و صد هزاران هزار صلوة و تحف بخت و الکبات و برکات حضرت خواجه کایا
 و معی موجود است رسول حبیب طبع شیخ نبی رفیع صامد بود که در سوره و حور
 نور پذیر نبی نبی ذی قوی قلی مد تا فرستنی با سببی الی عالم معلم عیبت خستین
 سببی سببی حاشع حاشع سببی سببی سببی سببی سببی سببی سببی سببی سببی سببی
 و سببی اولیه و سببی روز جزا حضرت ابو القاسم محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 و در کس شک عیبت خجوا کس سببی سببی سببی سببی سببی سببی سببی سببی سببی
 سببی سببی سببی سببی سببی سببی سببی سببی سببی سببی سببی سببی سببی سببی
 الله در هر سببی و الله العالمین مرض زهر عیبت چه کند بهیچس سببی سببی سببی

سید خدای

بیکر تفرود اما من چون سزا را دیدم و فکر کردم از رضای بزرگوارم کفایت می نمود باز را بیکر کردم اما از روی حضرت رسول مرند و مکران حضرت القدر این قرار را کرد که حضرت فرمود که چنین باشد هر که تو بکنی از سزا خلاصی بدل پاک حق تعالی است و از این است بدل آنکه که اولی که بدل از سزا تمام حسنت احوال و بیان عظیمی و اکنون حکایت است بیکه و از آنکه تو می بینی کند بشود موافق بود که چند سال پاک نگذاشت و در سزا اسلام از زنده نگذاشته و نظر من بر جمال زنی ترسان افتاد و در سزا از دست رفت چند آنکه خویش من بر تو بکنی بر سزا بد سزا آن ترسان رفت و گفته بودی بگفت زنی گفت اگر دعوی خدا فی زنا بر تو بدست که در محنت موافقت سرطنت زنا بر لبست و در خود دست شده و قصد زنا کرد زنی از پیش وی بگفت در خانه رفت و در لبست آن خاک از بر جام گرفت و خود را به جلد بخانه اندازد زنا بر جام در افتاد و بدو چندین سال موافق کرده و سزا اسلام از دست عاقبت کار بدو و بقیه خود را بر سببه پس ای بنده کاران از آنکه آن تو بکنی از جرم اجتناب کنی تا به عذاب آخرت آتش او نمی گرفت و زنی بدو کرد و اعتبار زنا بر دست سزا است غم که خود بخورید و از آنکه آن تو بکنی که زنا بر دست خوردن فایده ندارد و زنی کار خود بخورید که کار که حسرت بخوردن تمام بکار در بیان عذاب به خوار کار را در دست از دست خوار کار کین است و در عالمین هر چه صلی می نماید که اهل القدر من التوب نکات زنا تا سزا بعضی بر او افتد و کانی بدم الکلیه سبع مرتبه یعنی هر که بکلیه از یک بخورد و چنان باشد که در خود

چنانچه در زمانه دهر است و هر که با او خود را نماند همچنان است که خاک رنگه را بهشت و بار
خواب کرد و بهشت را قالی الخصاص اهل النعم و مات علی هذا بحسب يوم القیامه مکتوب
من عین بن ابی سمن رحمت القدر یعنی هر که بگوید بخود و بعد از او بر آید از اندر او رفت
نور شده باشد بهشت بر وی است آن که این معنی است و از رحمت خداوند است و امیدوار است
و بعضی از متفکران گفته اند که لشجوه معنوی که خداوند در کلام مجید یاد کرده است و آن یک
مرد از است و دیگر حضرت رسول خدا فرمود که بزرگوار آن که بر پشتش کتان تنگ بود و
سنگ جبار بر او بداند چشم مردانی و بر او یاد اید از اوقات ترک به بر میزد از
یک گوشه حمام جبار از شجاعت را بداند من بهشت و بار او بر او بود و بار
را که کردن ای یک نام فرعون علیه لعنه و زنی است خود مردا میرفت او را
بیل بک و خشن است از شک خود میگذاردی رفت و بیک خشن گفت چو آن از
غایت بول بر میرد اذیت شکم او نیز یک است و فرعون خواست که بداند که
از این غایت نیست که است بر خدا را فرعون را آخر است نمی باید و در ادبیاتی را
حاصل کنی و در است بر او است و در آن غایت بول کیا بهتری بدید است فرعون
پرست خود را بر آن کیا و نه داده بود چون از اینجا برخواست لشکرش را کنی و
را بر تبر که چیده و بخورد و این یک اصل بول غایت فرعون است و هر که بگوید بخود
فرادی قیامت با فرعون را تراش و دروغ است و خدا بیک توار و سخت ترین
عذابها باشد و اهل قیامت از عذاب او بگریه و آه و ناله و چاره نمانده باشند
در میان عذاب خدا و در سطح بر او رحمت از حضرت میباید که نماند و عذاب

پس حضرت خواجہ علم ازاد کریمت اکثرت زحمت و سعی فرمودند و بعد از آن
که وی را دست و پا و خندان به حالت برهنه و بی عرق و کربان و با لباس قطن و بوز
رین و قوی را بدست میدادند و در مقابل قیامت بدانه بندگان کوئنه از خواب غفلت را
شلیح و میبیدارند و یک شب عفت او کار را بر آبگرمی بندگان روی بلباگ آینه کوئنه
ای را ازادان علم و امان را سرفاقت کنند که از این عذاب خلاص و بهیم فرستگان در
زبان طعن بزرگ بیند و کوئنه شکار کار خویش در دنیا بی پایست مسخت سلسا
مخویش در دنیا طبع کرده و به خواب جانان و دوستان نواله لاجرم از خواب غفلت
برمی آید اعتقاد در جواب کوئنه که اندام بدو را که نیم بجای و در جواب آینه شکار زبانه
عرض روی و ازاد کردید که جعل بینام عیفت دنیا و عذاب است و اگر میباید ازاد
و باور حق تعالی جواب ازاد کرد که انا اعلم لا تعلمون آنکه چگونه روی و کرم شقی است و ازاد
و کوئنه ای حقیقه و کرم ای خسر و حق علم بدو گفتند که در ارفع باشد او شقی
ایست عیلم است تمام کوئنه من خود را ازاد کند که خود را دست شکار را بخورند و ازاد کرد
نزدیک فرج عی الله و آینه که ای فرج پاک فرج ما را سرفاقت است که کوئنه برادر شکیست
کردم که دست ناخن را در سرفاقت چون کف ای اعتقاد باشد بر ابراهیم حلیل الله
روید چون بنزد ابراهیم حلیل الله آید و حضرت کوئنه که صاحب کریمت و پدر
ملت تری و صنعت عزت و افتخار و سرفاقت کن و دستیک کوئنه را دستوری نیست
کشف عیفت کرم من و التی شلیح عیفت انا و بنده پیش حضرت موسی کلیم الله روید که
برگزیده و کار که اعتقاد و برگزیده و مار که ازاد و ازاد است ایست نزد موسی

موجود است اکل عقیان و میوه در آن میان و خارج دوسر و محمد صلی الله علیه و آله
که من تعجب بالبر و الطلح فکنت عیسى بنی آدم الخیر یعنی نزدی و رسولی که
بازی کند چنان باشد که دست خود را بر حق و کرم آلود کرده باشد و از هر چه بد بکشد
نقشت از حضرت رسول هم فرمود که ما کسک من ذکر الله و هو ارام یعنی هر چه شما راه
مشعل کنید و باز دارد از ذکر که بد این ارام بود و ارام کرده است حق را و در طریح
مثل این فعلها را در خبر است از حضرت رسول هم فرمود که ما یصل الماکت یقیع
خرد و دفع و ظهور و نور و الا الاستجاب دعا و هم دفع القدره البرکت یعنی که فرستگاه
نماند در خانه که بخرد و دفع و ظهور و نور باشد در سحاب شود دعا و اهل خانه
و برکت از ایشان بردارد و طریح و حق را و نور که بر سلطان است فرد زیرا که بگوید
است و در است و در است و ذکر خدای باز دارد و بیان پس از این از توبه
کنید و بر سر کنان هر چه بد بکشید تیران گرفت و نشوید ای ای جده کان پر
کنه و انای جوان پاک مان ای جوان نامه سپاه که زاده آخرت کنید که راه
بر خوف و بیم و بر خطر است و در سفر و در راه است و اعمال فیصل و امن و در راه
پیش گرفته و پیغمبر غفلت کرد و کوش کرده و پیچید از کار آخرت و در آخرت
از ان سر شهید خورشید است که هر که اهل طهارت بر کنیزه و حضرت آل محمد
رسول الله صلی الله علیه و آله چون روز قیامت باشد منادی از حضرت پاده شده
لم یزل و لا یزال جلی محله میفاید که فرستگان ندانند که کفار از راه فراموشان جدا
کنند و من و حق را از خندان و در کنیزه و در حق زمان را از است کوهان بیدانند

کلمه را نکرده و نه گویند و این شایع است که حضرت موسی که یکبار از اجزای ان بی انا
فنگار زهره ان غلام را زان شفاقت بچشم نمیشد حضرت عیسی روح القدس در
امتنان پیش حضرت عیسی آمد آینه گویند ای پسر من وای از شکایت را بر من طبع
تو ای ابری آنگاه که الایوس در دره را دوای گوید ای امتن بد اند که این غلط فکر
من دارم و دردی شفاقت نیست ای پسر من طبع نیست در خزانه حبیب است
بیا بیا من نیز شما را بیا بیا که امتن را از یکدیگر است و عاقلان را متفق و یکدل است
ان امتن را دردی بجز شفاقت نخواهد گشت و خلافت موجود است محمد رسول الله اگر چه
و با نده و چینی برون و سینه برون و بدل سوزان گویند ای خواجه کوئی و دوقی
ملیسی پیسج سوزان داری که در استفاقت کنی حضرت خواجه عالم و شفیع بنی آدم
محمد رسول الله گوید ای امتن من زنها را که هر یک که من سر را چون انبیا
الرسولین میگردد که خواجه عالم است با جمیع و حلقه بر در شفاقت زخم رضوان گوید
کیست گوید که باستان که ام چندین سال است که بر کمره و قدوس القیل متعجب
بر ناکه یک پیسج سوزان رضوان مقرر نام من نشسته و بلند که در بهشت باز
کنند گوید ای سید عالم اهل بیت را ای ام بیت المومنین در جوامع من گوید
که من من که بخت گوید که در ایام من شایع و چندین هزار سپاه دارم آمده ام تا
توقع سلطان است نام پس خواجه عالم خبر و سلسله را بگوید و در افتد گوید
خداوند امتن کن کار دارم اگر چه که کار ندهند که توانند اگر چه بدکارانند
مگر و خود پیشی نند خطاب فرست در رسد که ای سید عالم سر دار و هم مدار که

نشد

ن طهر زهر اعظم السلام شد و گفت ای سیده زن ان عالمیان سرور است که در
بزرگواریست میگردد و به پیسج کس سخن بگویند بعد ام که بوده است حضرت
فاطمه زهرا و خدمت پدر عزیز خود آید که ان حضرت چندین سال که رسیده
که کل برخواست گفت ای پدر از برای من چه حادثه افتاد است ان حضرت
فرمود که جبرئیل آمد مرا خبر داد که طبقه اولی دوزخ عاصیان امت می باشد
انست که مرا میگویند که گفت ای پدر پرسیدی که عاقلان را چگونه دوزخ برند
گفت مردان فی مثل ان کینه و در ناله زده های این کینه و کینه چون
کینه در دوزخ رسند و دوزخ را به چند و نامک دوزخ را فرزند و اگر نه که او را
و استخوان کشته مالک را گویند که در دستوری ده بر خود بگردیم مالک است و
در چندین کینه که آب چشمان غانده بجای آب خون گویند مالک گوید
چه بگو بودی که این کینه در دنیا بودی از ترس از مردان ای عاصیان کینه
ان ای کینه کاران نماند ای جوان سوز که از ان ای جوان نماند جوان
که از ان ای جوان کینه در دنیا نماند ای مردان ای افغان در دوزخ
ان ای عاقلان سینه بر خیزان ای عاقلان ای عاقلان غایب از راه دور
در ان راه دور که از ترس که در ان راه دور که در ان راه دور که در ان راه دور
قیامت بجا رسد است نکر است آفت کینه نامی خوانند که کینه
میدار که ای کینه سوزان که تو میا بد پیسج که کینه نامی است در راه
پس است تو نپنداری که راه کینه است پس مالک دوزخ عاصیان را در دوزخ

نشد

نشد

نشد و در سوز و بیگاری و کینه و دوزخ می شود و بعد از این که پیسج و عاقلان
در این است پرسیدیم پس ان امتن را میگردد و در دوزخ است آید ان بعضی
کسی در کمره که در او چه نویسدی پس رو ان حق بنی فاطمه که فرمود ان
که خفته که در دوزخ و کینه در دوزخ است و در ان امتن که در دوزخ است
که حضرت جبرئیل آمد از یک خواجه عالم آمد و دوقی که عاقلان ان ابودی برون
ان دوقی هر چه نام تر حضرت خواجه عالم خبر داد که جبرئیل بر عاقلان است گفت
یا رسول الله در این وقت انکم که حق نام فرمود و آتش دوزخ را از دوزخ ان
تکرار اندید حضرت فرمود که ای جبرئیل مرا صفت دوزخ کن که چگونه است گفت
یا رسول الله آتش دوزخ را بر انداخته است و هزار سال است و هزار سال است
سند و هزار سال است و دوزخ سیاحت و ناریک است حق نام ان را صفت
طبقه کرد انید و است و هر یک از برای قومی معین کرده است اما طبقه ابواب
مالک با ستون جزو مقسوم گفت ای جبرئیل مرا خبر کن که مالک ان در کات
اول که با ستون جبرئیل گفت یا رسول الله عذاب این طبقه سوز تر است گفت
گوئی ان برای عاقلان است یا رسول الله این عاقلان امت تو است که در دوزخ
فرمود و دوقی کسی از امتن من در دوزخ و دوقی که گفت ان که کینه که کینه
دوقی تو را در دنیا بودی رفت با ستون حضرت رسول که گفت که در انک در دوزخ
روز میگردی و از ان راه ان چکس را زهره و داری ان نو که معلوم کنند که چه
افتاد است و حضرت امیر المومنین را حاضر نمود و سخن بجا حضرت میر است

نشد

نشد

اندر دوزخ ان یکبار را از انرا که لا اله الا الله آتش از این دوزخ و در شود
مالک با یک بر آتش زنده که با زخم بهیم ای آتش ان را یکبار کوه انبیا میفرست
رو بهای این ان را سوز که خدای را سجده کردند و دله های این ان را سوز که
از ان در دوزخ کینه اند پس در دوزخ با ناله انکه که خدا متعجب خواهد
ای کینه کاران روز آخریم جرم ما را که از رحمت الی عیب در دوزخ
از ان انعام در دوزخ نیست چون که رفتی که بنود پیسج در دوزخ پیدا یا انکی دو
سنان صطقی و آل را در قیامت مشرک با صطقی و دوزخ پس با ده ساله
عالم گوید ای جبرئیل عاقلان امت تو را بچی رسیده اند گوید خداوند انرا از انان
بر حقیقت گفت من میدارم بر دوزخ تو بگو چون کینه دوزخ انکه مالک را
گوید طبق جردان بر عاقلان نیکم که حال عاقلان امت خدا یکبار رسیده است
مالک طبق جردان دوزخ عاقلان بر کینه چون جبرئیل را به نده به صورت روی خوب
گویند این کینه صورت خوب دارد که جبرئیل این است که دوقی حضرت
محمد آرد و این چون نام حضرت محمد باشد که یکبار فریاد و زاری که ای
جبرئیل حضرت رسول خدا را نماند نام بر من بگو که عاقلان امت تو در
دوزخ گرفتارند و بگو که در استفاقت کند جبرئیل جرات ان را به حضرت
محمد برسان ان حضرت روی در افتد که گوید خداوند انرا عاقلان امت مرا
بر دوزخ گردی این ان را به نیت خطب عت ابدی عاقلان است و در
کاین ان را به نیت خطب عت در این ان پرسیدیم پس خواهم

—

مطلوبه و امیر البره و قاضی الکفر حضرت طایب المطالب و ادرع حروف طاهر
حدیث فخر کثوم مدح کسی که بر خصل ملک سپاهان سردار ستم گستره دلم
در کسب شرف بجز حکایت هوش یکنه دگر علی قاضی الکفر و فی رسول سپهر
ملاکرم دانای مقرر در امر مرکز عالم اجماع ملک در سپهر اوابت لایم جنیت
نار و جودان چه جودی است در جهان موجود و چون چه سپهر است و چه افاق
علیقت از ره رفعت از نه علم علیقت از شرف علم چه خطه ناز علیقت نافی
مار و علیقت مقلی ناز علیقت معدن علم علیقت معدن علم علیقت کوه عالم علیقت
فریقا ناز علیقت کوه سخی علیقت معدن جود علیقت اول و آخر علیقت بل اواخر
علیقت قطب اوابت علیقت نقطه الصق علیقت مرکز معنی علیقت اصل ناز
علیقت پلستر از بنیا به دوسری ز دور آدم و دور احمد مختار که در امر جود معین
است جود فردوس پس در جود علیقت نبود که در ده و دور او که بیست نبود جوی
می رسید که بیست است نبود در بیان زانکه کائنات و احوال و مظهر و غیره و این
باب مبسوط در بر سر فصل اول در بیان زمانه اتمه عباس رحمة الله علیه اوابت
میکنند از حضرت عباس است پناه هدی که فرمود که نظر نکرد که بوم نزلت قبامت
می آید دستهایش بقی بر نهاده و بر کرد و بسته و در آن کس که زانکه به ستمهان
یا غیبه ستمهان چون از دنیا بران رود خدا بنیم نوبه که کسی به درازانش از
درویش بخت خنده و مان که در دامن از روی جود می آید و این شخص را عباس
میکنند و چون در عهد و قامت است بر آن آید نوی کند و از روی خاص ملوک که خلق

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

10

یا درازنوازه در آلود خاک را از توری کرد آلود آتش از سوتی و از حال
آب را نیازی در کل ماند سر خط خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند
هر چه از لب و در آوست تو خطی ان هر چه هست موج از لب و در آوست
بوی از لب و در آوست موج از لب و در آوست بوی از لب و در آوست
که موج و دیگر نه بر مس که ز باد و بوی و در آوست من بید کو بر باد
کشتی آلوده است و این کشتی من ز موج و در آوست که موج و در آوست
که من بید کو بر باد که من بید کو بر باد که من بید کو بر باد
چون که آلوده است و این کشتی من ز موج و در آوست که موج و در آوست
من بید کو بر باد که من بید کو بر باد که من بید کو بر باد
وقت سید ایستاده و در آوست که من بید کو بر باد که من بید کو بر باد
سر خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند
فصل یک باب حبیب خدا و بدل فناک بخاطر فدا در طبع او را که مونس را
جست و هیچ کافران را با ناک ای میل تو خط لب و در آوست که من بید کو بر باد
خنده و خند ای جان تو خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند
نقش کین تو خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند
بروز تبتی تو خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند
صلی الله علیه و آله و سلم که خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند
بر آن ادم معصوم و محترم مرحوم السور و طبعی ابن عسیم بنی ان امیری که حق

ند

سید زنده

که حق سببی زنده ان را در توری کرد آلود آتش از سوتی و از حال
صفت از لب و در آوست که من بید کو بر باد که من بید کو بر باد
در دوم عهد او آمد و در سیم عهد او آمد و در سیم عهد او آمد
بیم خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند
ای خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند
حق خورشت ملائکه او را در آوست که من بید کو بر باد که من بید کو بر باد
چون که آلوده است و این کشتی من ز موج و در آوست که موج و در آوست
من بید کو بر باد که من بید کو بر باد که من بید کو بر باد
وقت سید ایستاده و در آوست که من بید کو بر باد که من بید کو بر باد
سر خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند
فصل یک باب حبیب خدا و بدل فناک بخاطر فدا در طبع او را که مونس را
جست و هیچ کافران را با ناک ای میل تو خط لب و در آوست که من بید کو بر باد
خنده و خند ای جان تو خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند
نقش کین تو خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند
بروز تبتی تو خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند
صلی الله علیه و آله و سلم که خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند
بر آن ادم معصوم و محترم مرحوم السور و طبعی ابن عسیم بنی ان امیری که حق

ند

ای خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند
ای خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند
ای خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند
ای خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند
ای خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند
ای خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند
ای خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند
ای خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند
ای خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند
ای خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند

ند

ای خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند
ای خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند
ای خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند
ای خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند
ای خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند
ای خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند
ای خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند
ای خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند
ای خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند
ای خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند سر خط لب خضای تو اند

در دنیا

که بر افتاد و درست از کلاه و بهترین روی که از کلاه آفت که به درخوردن کرده
باشی را به پندار منی و چنانکه بود و به تر ز غایت است که برادر سلمان را
کرده به پستی و حضرت رسول فرمود که الغیت اشق من الناس روايت کنه
ابو سعید خدری از حضرت رسالت پناه که در شب معراج در آسمان قوی با
دیدم که گوشت ایشان میرید نه از به پستی ایشان در زمین ایشان می نماند
و میگفتند که بخور به این گوشت برادر سلمان است که در دنیا می خوردی گفت
یا جبرئیل اینها چه است گفت اینها غمخوارانند و غایت کنان است تواند نقل
است از کلاه این است از حضرت رسول فرمود که کنان که برادر بدو
میرند و نیکی را باطل میکنند اول غایت کردن برادر منی است دوم دروغ
گفتن سیم سخن چینی کردن چهارم نظر در جمال زنان پنجم در خیریت از حضرت
رسول فرمود که هر که از است من غایت کند برادر سلمان را فرمای او را
قیامت از شرافت من نماند است روايت کرده اند از حضرت پسته
المصلی ص فرمود که پس کسی که برادر منی براند مردمانی دیدم که ناخدا را کشند
از من در دو گوشت انعام یکدیگر می کنند نه گفتن اینها کدام اند گفت با کول
ایته ایشان غایت گویند و اینها که گوشت مردار می خوردند و زبان
مردمان در آن گزیده و ایشان را از این نماند روايت از خواجه که عیادت
فرمود که غایت از زنا سخت تر است گفتند به رسول الله چگونه باشد گفت
که اگر مردم زن کشند و زن بکشند خدا انعام ایشان را از حق دینت که به بخشد و

صحه

خداوند بنا بر مرد و روايت کرده از حضرت خواجه که بناست فرمود که چون و دی
برادر خود را که به پستی که از از ان که است پست و غایت برادر منی کند
که در انکس چهل روز در راه باطل کرد و اگر در انکس چهل روز
بروی تو نیست اگر مردی زن حال را بدو شام گفتش چه کرد از انکس است
او را پست کرد و اندر روايت کرده اند از حضرت رسول که موعظی را که مرا
در ان موعظ خویش را بنیاد از بنا حق چنان است که کعبه را و بیت المعمور را
به جزایب کرده است و هزار درخت را به جزایب کرده است روايت از حضرت
خواجه که پیش در حق عیادت که هر که غیبتی از ان موعظ کند و هم از ان که کس
غیبت او کرده باشد الله تعالی سب مرد و زن فرمود که عیادت بران بنده دهند
که در ان نگاه کنند چنانکه پست کرده باشد گوید بر خدا یا این ثواب از کس است
که من در جمع فرمود کرده ام گویند این است که مردمان غیبت کرد اند و تو
خدا رستنی در خیریت از خواجه عالم فرمود که روز قیامت بنده را به عیادت
از ان موعظ او دهند از کس عیادت می کنی به عیادت ان بنده گوید بر خدا یا
در انکس بود و در دنیا از یکدیگر می خویش هیچ نمی خورای آید که یکدیگر می نو
بال است غیبت کردن مردمان روايت کرده اند از حضرت سید المرسلین
فرمود که هر که غیبت یک برادرش کند روايت کرد و بدو نفی از سرش
و نیز از پیغمبر روايت است که در دو پیغمبر می بود که غیبت سلمان کردی
و نیز عابد بود و روزی پیغمبر حضرت رسول آمد و گفت روز عید دارم اگر سر

نو

صحه

ام از حضرت فرمود که هر که غیبتی از انکس کند که روز عید دارم
همان روز عید من باشد و در سیم از انکس غیبت است و کسی که غیبت ان روز عید
که روز عید دارم گفت در است مگر می که روز عید دارم فرمود که غیبتش داد و انکس
گفت و رسول الله چگونه بود که در دو مرد را گفتی روز عید دارم و گفتی روز
دارم ان حضرت فرمود که اگر از است بناست روز عید و غیبت مردان غیبت
که خدای تعالی فرمود که اگر کسی که گوید که گوید و در انکس کسی که در
بهشت رود و هر که پیغمبر و خلیفه کسی که در دفع آید از انکس
روایت از حضرت قدس ص فرمود که هر که برادر منی را غیبت کند
بزرگوار او را از انکس روز عید است روايت از عبد الله بن عباس
فرمود که پدر من را گفت و فرزند منی پیغمبر حضرت اید الله می بینم تا بر
نزدیک خود او را در کار کار تو مشورت میکنند و تو به نصیحت من نمی
دار اول را از او را از انکس دارم در نزد یک از غیبت کسی دروغ گوئی
نباشی سیم از تو سخن نپرسیده جواب او مگوئی نه رسته باشی آورده
انکه هر سخن بوفت خود را بگوئی و گوئی بهتر از این سخن بوفت است
روایت از عبد الله بن عباس که گفت عیادت را رسته تو به بد کردی که انکه
پیغمبران کرد و دیگر نزد یک او را در دعای طلبید و گوید که من دروغ گفته ام
کارش بخدای تعالی اگر خواهد تو به انکس را قبول کند یا کند روايت از
و حسب این مینه که گفت در پی رسول بنیل مردی گفت یا رب عالمی اینست

غیبت از برادر

صحه

صحه و هم هر سال نیز که بان بر من در انکس خود را روی خدا کنم و خداوندی
که پیغمبران زمان را که خدایان را بیاوریدیم و حسب مینویسد و در دو مرد را غیبت
سلمان کند و خدای تعالی ما را از غیبت و عیادت همه عیادت ان موعظ کند و
غیبت کسی ای برادر کسی تا رسته شود از روز عید تا روز غیبت موعظان
کمی تو در حضرت انکس است بار غیبت همه رویتان کرد از من بنویشت
گفتار که غیبت از خدای خواهی با غیبت کس عیادت زهار
در بیان بهشت و موعظ کس ای موعظان و موعظان خلاص از انکس انکس انکس
از ان عیادت تو به است پس ای موعظان و کنان و انکس انکس انکس انکس
کنید و هر که خدا تعالی رجوع کند و قطره چند آب از دیر به بار به زمین
سود از انکس انکس و گفت از آخرت کنید که راه نصیب در پست است ای موعظ
تا بر کنان و ای پسران تا رسته اند پس کنید از ان روزی که همایران
سود و هر صفتان سر سیم از خاک خدا سرور اند و به بر پیغمبر از دو
در خیر و در دنیا میزد و یکس را بر او ای یکدیگر باشد به جز لطف خدای تعالی
پس ای موعظان خدای تعالی بنده از انکس انکس انکس انکس انکس انکس
کنید از ان روزی که خدای تعالی فرماید که ای زبانی که عیادت بر او موعظان
به کرد و در او این پسران بر کنان و در دو مرد را عیادت انکس ای موعظان
و انکس ای پسران بر کنان و عیادت بنده جانکاه از او دید و حق با بر کار
پست و لم بران و لا بران چنان که یان و دل بران و سینه و لاف و منافات

و فریب کشید و در شبهای دراز به خلاق بی نیاز از سر نیز به حال خود پرداخت
و در روز یکشنبه باری و در کارهای نیت بجز از لطف کرم پروردگار هیچ چاره نداشت
و بعد از آنکه درگاه الهی بهم رسد سرافقتم غرق کنایم همه لطف تو فرست
بگردان و در روز یکشنبه به هم الهی گفته کاریم و در میان و چشم درگاه
و لطف پروردگاری تو داریم و از کرده خویش هیچ چشم امید کرم معاف
پنهانیت تو که رجوع و رحمتی داریم اگر چه بخشی لطف با اندازه اگر برانی بر
هفتی عذر آورده ایم الهی، مطلب نیم چشم نفس کرم معاف میباید
پس ای منعم، یکسان از دولت نصیبان برادر و خط خفزان غافل و بیچاره
و که کان در کس الهی چون غافل اعمال خود میکنیم و در عصبان می بینم و
چون بطف و احسان تو میکنیم لطف و شفقت بکرات می بینم الهی ما را
از هوای نفس طماننا و به بر خط و در عصبان که دارد و غفلت کردان الهی
و مطلب یکسان این مقدار رحمت تو نیم نیست و ما را که در لطف
و کرم خود بهره این یکسان است از الهی این نفس ضعیف ما را از کرم و شفقت
تو حقا بپاش که بر نفس هوای خود بر می آیم کرم ما را از انوار کرم
کارسان و ای رحیم بند تو را و تو ای تاجی المی حاجت و جیب الدعوات
و عالم التو لطفات و از دل ما با عصبان برادر و بر ما بر زبانه العالی
یا خیر العوین که کو بر طاعتت تسلیم هرگز که در از بهره نرفتم هرگز
نزد منم بخندان کرم است زانو و کعبی را در کفتم هرگز پس جدا نماند

خبر

فرمان که هرگز یکس نیست زو به است که بکجا که بفرمان کند دوست از شغل
و بنا بریده شود و است که کرد و در بعد از آن حسرت خورد که چرا کاری
و رستگاری آخوت باست نگردیم که در این روز بخت و شگفت ما را به کاریم
و ان جلدان و از حرام کردیم و بکرات که در شمعان حسرت و ندامت تو را پس از آن
از دست رفت بکن کار و از راه میبرد و کفر انواری از آن بهره خود و به
تو شد به از تو رستگاری که بگویند و در کار است بخت خطا که ما را از آن
ز و در زحمت میفرای بر خویش که اگر خواهی از تو بگردم کام بند تو شد
راست ای یکنام رواست کند راوی این احسان که چون بومنی ببرد از
بر چنان به به نماند چنان حال کو به به این که زو به بشید و بقیل کشید با کجا از
بر این ترقیب کرده اند و از روشنی که در از عجم نیست چون از انجکت
بجو را بنده چنان به این و بگویند که سن دوست و از تو بگردم اما چون بنده که کار
بی اعتقاد و بگویند از وی حاصل ببرد چون او را چنان به نماند و او را به تو او را
حال بگویند که سن به بشید و شگفت که سن و انم که بجا روم که از به این می رسد خنده
کوری شک و نایک و عذرهای که بگویند و چون او را در کور نماند به این و بگویند
که سن تو را و شمس و شمس و شمس نیز تو را و شمس رواست از این اما در حقیقت شمس
چنان به تو و شمس و شمس رواست این و در شمس رواست چنان به تو
عجب که بگویند و در شمس رواست و بگویند به عوف یکس یکی در دیوان
اعمال او بنویسد از حسن اما بنده که اعمال بکنند و در شمس رواست که بگویند

۱۲

که شمس است و به نیت بگذران که به است از کما به خود بپاشد و شمس کند
و اگر غافل به نیت و در از به به شمس کند و این یک کما به به شمس کند
و در آنکه چون بنده کنایم که در شمس کند و این یک کما به به شمس کند
بکنند این به شمس کند و از آن که شمس کند و این یک کما به به شمس کند
معون فرما و بر آورد که به شمس کند و این یک کما به به شمس کند
من او را به به شمس کند و این یک کما به به شمس کند
چرا می در سجده حضرت رسول الله و از آنکه بکرم است که صاحب از کرم او
کرم شد نه حضرت گفت ای جوان کرم از حقیقت گفت که هرگز که کرم
اکنون که کرم و شمس که حق تعالی بر عذر است که ان حضرت فرمود که خدا
یتیم شد که آوردی گفت نه گفت کسی از کشتی گفت نه ان حضرت فرمود
که بجز از این کنایم که کرمه حق سبحانه و نعم کرم لطف خود به نیت و گفت
و رسول الله کنایم که بزرگ است از اسمان و زمین که ان تر است ان
حضرت فرمود که کنایم که تو به نیت است و لطف پروردگار که گفت و کرم
خدا یتیم عظیم است که کنایم که کرمی که انم گفت و در شمس و در شمس
حضرت سال است که در شمس کرم با کما فقم و کفن فرودگان میرم و میفرم
و حرف معاش خود میکنم روزی و ختری از انصاریان و وفات کرم و ان
و خیر و حسن اجمال خدا در شمس رفت و میر کرم و از کرم و او را از کرم
بر آورد کرم و کفن از ان در کرم صورت ان بظن من در آمد و رغبت خودی

خبر

از آن که دلم با این اکثرت بپاشد و از این است که با این و خیر می گفت کرم
چند خود را نیت کرم و خود به نیت کرم و از کرم که کرم خود را از شمس کند
چون است برادر از کرم ان و خیر و شمس که خود را بر عورت خود نماند و چنان
چند کرم است و خیر و شمس که از ان شمس که از کرم که کرم خود را از شمس کند
او را به شمس و شمس که کرمی ای او را به شمس که از شمس که کرم خود را از شمس کند
خیر بر آورد و به به ای او را به شمس که کرم خود از ان حاصل کرم خداوند ان
مرد را به شمس که کرمی او را به شمس که کرم خود از ان حاصل کرم خداوند ان
سخن من و ان بوم العین ای بر تو شمس از خدی تم خدای از آنکه حق تعالی
یتیم شد و او مظلوم از ظلم است نه بر منم که شمس و در شمس که کرم خداوند
با کرم و شمس کرمی ان جوان چون ان حکایت گفت حضرت رسول الله
از جایی بر خور است و گفت پروردگار شمس از ان شمس که کرم خود را از شمس کند
چون از ان شمس خود بر ان جوان از حضرت رسول الله امید نماند و چنان
و روی به ای و انده و انده و از ان در کرم و شمس که کرم خود را از شمس کند
نماند و از ان در کرم که کرمی او را به شمس که کرم خود را از شمس کند
پس با ان از شمس که کرمی او را به شمس که کرم خود را از شمس کند
بر این از ان شمس که کرمی او را به شمس که کرم خود را از شمس کند
حق سبحانه و نعم کرم لطف خود به نیت و گفت و کرم
کرم و شمس که کرمی او را به شمس که کرم خود را از شمس کند

بی نیاز از مسیحیاجم و برکت تو امید دارم دل در کرم فضل بهیافت تو
 ده ام روزی که بجز از در رحمت تو دردی دیگر ندارم تو بی شک
 بجز کاران و عقوبتند و عبادین که کلام دستم کردی در رحمت کی خداوند را
 خوانده ام و امید کرم تو دارم مرا در کرم گذار که کلام از دست
 کرم نیست طاعت امید از تو هست الهی مرا در کرم کردن ثبت و روز این
 مناجات با فاضل حاجات بیکر و بیگفت گناهیم به روز پیشنده دار که
 هم ستر بوسی از هر کار بخشیم چه را بهیمن خوشی خطا معذورانه مرا در کرم
 چشم بر آن دل بر آن روی بر آن کثرت نهاد و مفلس دار و دل افکار
 گفت الهی اگر تو به این کلام رسیده قبول تو معصوم و حضرت سبقت نهاده
 از حال من خبر ده من در کرم و ناله و آه بیگفت سلف از تو روزی جبرئیل
 نیز حضرت رسول آمد و گفت یا رسول الله خدا بیست سلام برساند و میگوید
 این بنده را بخوان که از سرگناه او در گذشتیم و از این سلام بزرگم آن جوان را
 حضرت طایفه و او را برایت و او روی بر آبی حضرت رسول نهاد و چون
 غریب را دلیس بعزیم بر حسب که گفتم گاری روی بهار که آه او را بر آبی
 باز با زاهدان چستی زانگی که کار کفایت برستی باز آنی این در که
 حق در کرم نمیده نیست خدا به اگر تو به شکستی بر آنی آنای عزیزان
 اگر گنای کاری تو به اگر نه مسیحیاجم که به کار ناله و از درگاه پاوشا
 لم یزل و لا یرال تو به مباهات کرمی رحمت ان پایانت و عذر گناه

میت

گناهان خود طلب فرود تا که دستت میده کاری بکن پس از آن که تو نیاید
 کار در جزا بهیمن آید و انت که بنده گناهی تو فرامی گردی من سببی و عذابی
 اینان را رسیده که در بند الهی تو بهیمن چنانی چون از زمان خداوند و پیروزان
 از زمان تو فرامی گردی و اگر معصوم کشنده و بجا که کردی حق تو حضرت
 این را به صورت دیگر مسیح که در اینده کنون شرح حال هر یکی را بشنوی و از فرشتا
 و جبرئیل حاصل شود اگر گناه تو می و پیوند رحمت بر کاران و بی بگری ناله
 شمر تر به فضل اکرم محفوظ دارد و اما القوه و پنجه حق بود حضرت داود و سبی
 این تر از این کرد که در روز سنجیده ای بکلیه اینان خلاف کرده ام و او در دهم
 کشنده اند و روز سنجیده ای که نشنیده و بخور دین خدا بستم این را به صورت
 بکن و بوزن مسیح که در اینده اما الطاهر بر مقصد کس بوده ایمان و کشنده عیسی
 از حضرت عیسی ۱۴ در روز سنجیده که باید که خزان آراسته از ستم بجزا چینی
 و اگر تو در تعلیم بنا از لب علیسا مایه من التماس و چون به از آسمان
 فرود آید بخور دین و کشنده را اعتقاد نیست که تو خدا دینی کردی و چون ملک
 آفریده حق سبحان تو حضرت این تر از کرم و اینده بر مثال شوکت کشنده و آه
 العجب مری بیادان نشین بود هر که بوی بکشد نشی او را آواز دادی حق تو او را
 به صورت سوسما کرد و آید و اما ادب مری بود جوئی و انت چوکان بود
 و مال مری بخور و کشیده و خداوند او را به صورت فرستاد مسیح که کرد و اما این ملک
 مری و با ش بود که کور خفا در راز شکافتی و بهر دکان فضا کردی حضرت ملک

بودی و مردم را به خنده و در آوری خدا بستم او را به صورت گنج مسیح که کرد
 بند و اما الکلیغ مری بود چو کرم و نظام و متکبر اند تو او را به صورت کلک
 مسیح که کرد و اما الطاهر مری بود و بر تر از این و مسیح و خضوع مشعل بودی
 و بهیمن به اتفاق بودی و مردم را بر گناهی اندی اند تو او را به صورت دمنه مسیح
 کرد و آید و اما الفار مری بود بخاس نظام و دروغ گوی و بر حرم و اسبق امروز
 خانی او را به صورت طوطی مسیح که کرد و آید و اما العدم مری بود و بهیمن
 دیگر زنده گناه کردی با خلق خدای این تو او را به صورت بوق مسیح که کرد و آید
 و اما الکلب مری بود در میان زن و شوهر و برادر و میان اسراف
 و انکساف و کردی و خدای الهی خدا بستم او را به صورت کبک
 که در آید پس به این که حق سبحان تو بهیمن این همه از امتان حضرت
 رسالت نهاده عذری هم بر داشت لبرف و منزلت انحضرت و او را
 از هر دو زینت انداخت و مکارات هر کس از نیکی و بدی را در خال
 مان دهد حکایت و بهیمن این معذبه که روزی حضرت عیسی ۱۴ بهیمن
 بکشد نشی اندران و که کسی را ندیده عیسی ۱۴ قدم خود و گفت بیایید
 که از اهل این ده اعتباری بر گیریم که این همه عذاب خدا بستم گرفت
 شده اند ان قوم عیسی ۱۴ را کشنده و روح گشتی از رزق خویش زنده کرد
 دان و از خدا بستم و عیسی ۱۴ و کردی از این ن زنده کرد و عیسی ۱۴
 انرا بخور و جواب داد که لبیک یا روح الله که عذاب اهل این ده چه کشنده کرد

و تو او را به صورت کفر مسیح که کرد و آید و اما الفوت مری بود سخی بین و کشید
 و اهل خود خفته بود و در زنده در کوهواره درشت او را بکشت ستم حق سبحان تو
 او را به صورت کرم مسیح که کرد و آید و اما الفیل مری بود بهیمن و چارپایان
 کردی حق سبحان تو او را به صورت فیل مسیح که کرد و آید و اما الارنب مری بود
 و اما مردم خجالت کردی حق سبحان تو او را به صورت خرگوش مسیح که کرد و آید و اما الفل
 مری بود و قصب و نظام و سنگدل این تو او را به صورت سوسما مسیح که کرد و آید
 و اما الکلب مری بود و بهیمن مشغول بود مردم بر آن گناهی اندی خداوند تبارک
 و تو او را به صورت کس مسیح که کرد و آید و اما الفاره زنی بود بهیمن و انحراف کردی
 حق سبحان تو او را به صورت موش مسیح که کرد و آید و اما السخفا زنی بود که حق
 خود را خوشبوی کردی و خود را بر بیارستی و مردم بیکانه خودی حق سبحان تو
 او را به صورت لاک پشت مسیح که کرد و آید و اما الکبوت زنی بود که بهیمن
 مشغول بود و در میان مشغول مری حق سبحان تو او را به صورت فکبوت مسیح
 که کرد و آید و اما الفار مری بود و خجالت و خجالت و طعم کردی و مردم
 فرودنی حضرت حق سبحان تو او را به صورت موش مسیح که کرد و آید و اما
 از بنو مری بود که بهیمن کس مجادله و مصاف کردی حضرت پاوت و ذوا
 الجلال او را به صورت بز مسیح که کرد و آید و اما الفل و زنی بود که بهیمن
 سبقت کردی و در ستم وادی و از او مردم وادی این تو او را به صورت
 سپهر مسیح که کرد و آید و اما الفل و مری بود بر قصب و بازی مسیح که مشغول

میت

فرع مشرق در کمال عالم جنوبی و اقلی و دشت به عالم رسید و منادای سبب عالم شد
قبول پس نهاد و در جوارب سبب و عجا جز بهان را نه گفت بهر او و او چاکم بود
خواه بهر چاکم شود بنده ایم خدمتکار دلس اچ به موقعی بگوید آرد و آید
تفاوت چنانچه در خورشید و او در جوارب سبب و دیکر فرمود که منادی کردند
در قبایل و سبب که مثل این فرع مشرق بهر دو بهای تمام از او بخرم و در ماه دیگر
به با هم در این طریق یکصد مشرق فرموده بکس نام فرستاد و چون ملک
بر این اطلاع یافت انگشت عجب به ندان بخر گرفت و فرمود که این اطرا بی
دای از نمود و خود را بر وسط در دام انداخت پس همان مشرق را از ارتفاع
مرد و نام بهر کرده است همان اچ فرستاد و چون مشرق را به نزد عالم آوردند
فرمود منادی کرد که منادی این داده شد باید به زمین مشرق خود را بار
از یکدیگر و در پس مشرق به بار بده انداخت و او هیچ چیز را از آن برنگرفت
و خبر سلطان نام رسید گفت ای همه مردان نه خدا نیست کسی است
از هر عالم اسم داشت فرد آواز هسخی است در این حاکمی اگر در این
جهان به عیث برخایند و دیگر دشت دروم که او را بر قل گفته ای چون و چه
چو عالم شنید غرض اخبار و مجلس حوال دی بفرمود گفت هیچ دی سبب نیست
که عالم یکی دارد و دی همان جای چون نیزه ملک در و در چون یکدیگر
دود و سبب یکدیگر در دشت است زده و از سبب کاهی به دشت می آید
و هر چه از یک عاقلان بگویند و خوشتر همان پای تر از سبب بر خور و بکانه

در جوارب

در چون فرود دونه برقت هله برق آب چنده قیل گفت سخی است عالم
از جوارب و چم مشرق است و عیث جوارب مروی و مردش تفاوت یافت که گفته
و من شنیده ام که در این عیث سبب دارد و میگویم که نقد را در جوارب ملک
اعتبار بسیار به صورتی او را در عیث معنی اخوان غیوم و به جهت طلب است
بر کس سبب به قبیل طلی فرستم من از عالم او سبب از سبب از سبب که او
مکرم کرد و او را به نام که در وی سبب به عیث و کرد و کند که سبب به عیث
پس اچ را به عیث و در این که باقی عالم بود فرستاد و اندک زنه بی قیاس ملک
روم به قبیل طلی رسید در حوالی و منزل عالم فرود آمد و اتفاقا در مقام رسید
ایچ اوی چید آمد و بران و عرف رسید و گفت عالم همان منزل واری
فرود منزل است پس فرود آمد در حال به فرموده سبب را بکشد و عیث
به عیث که در نزد همان آوردند و بعد از فرساید سبب است و عیث
از عیث بیرون رفت و سبب از هیچ نوعی به عیث که در سخی گفت عیث
که عالم به عیث و خواهی آمد اچ سبب و قیل و بعد از آنکه فرستاده به عالم رسید
و چون عالم به عیث و اطلای یافت عیث به عیث که گفت ایچ به عیث
در یافت اثر عالم را پس عالم است بهر فرمود گفت ای جوان و اگر در و از سبب
مطابق واری از اچ سبب به عیث ان به عیث است عالم خواب و او که اگر از این
سبب هزار بودی و کمتر کسی از سبب عیث که به عیث و در عیث که در عیث که
تصور من نیاید به عیث که به دشت و عیث که از عیث یک سبب به عیث که در و

واری و نه منقلب فرغانه را از آن دقت و عیث که در واری که در کشتی
نه از خزان است نه عیث و عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در
کس سبب به عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در
به عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در
عالم روز به روز به عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در
اچ این کار در و کرد و عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در
در حرکت آمد و خود اندک که در عیث که در عیث که در عیث که در
و عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در
به عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در
نام او را از عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در
نام من و در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در
پس به عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در
به عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در
مخاطب عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در
که و اندک از عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در
سر من و سبب که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در
بان بود و در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در
در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در

جهت این جزئی خدمت که رسول بزرگوار ارسال داشته اند به عیث که در عیث که در
و عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در
و دل مشتاب به عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در
به عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در
مردت ندیدم در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در
در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در
روم در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در
ترین و عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در
گفت این مرد و عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در
چو عالم جز او مشرب را در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در
شد کار به عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در
دستی و عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در
مراد عالم او و در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در
چو دست خود به عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در
به عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در
و سخی است و در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در
ای هفت عالم که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در
عالم هر دو در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در عیث که در

واری

داد که ازین می آید و عظمت مقام دارم چون انعام شود که بکسب قدم کرم نایق را
سرفراز کند، مگر آنکه دست خط شریف رسالت بهین مطلق کلمه را بخور
حضور خود بنیاد کند که منت دارم و در آن کسب نماند که قیام
چون به خوشی و بهشت آن جوان شد روی به منزل وی نهاد و از آن جوان کس
فنیافت و سرطمان داری بر وجهی به تقدیم رسانید هرگز آن بنیاد از خاطر
نظور نگردد بود و در ضمیرش نگذاشت بود میطون بر خط تکلیف میکرد و مطلق بخود
در مطعومات کون و در مشروبات رنگارنگ ترغیب می نمود هر نفسی به
سوداوش مگر غرضی خوشتر از یکدیگر همان مقام است که آن جوان
از کسب میکرد و آفرین میگفت بنابر آنکه از این مردمی خوشی کند
نگذاشت از همه بیکواری با این منافع شایسته بیاید و هم از آن
از این آثار طبع کرد همان دیده کرد این میزان را و در آن کرد میزان نیاز
مطلوب این بیت جگر سوزان و اسیر دلم بسوزد از داغ جدایی چه
بودی که غرضی از کسب آنی همان بهانه بسیار داد و اسیر در غم و غم
که دوسر روز با آن مقامی و مرد عیار بر سر میگفت بنابر آنکه از این مقام
که در پیش دارم هم عظیم جوان شریف و عظمت از این دار و دمی که دست
بمن در میان نهاده که مددی توانم کرد و در این بجا دارم همان جوان
و غم از این مردی از روی مسأله کرده بود و خود تا نقل نمود که
این هم مرا در پیش است یا اندامین باری و چند دستاری از این کونند

سخت

کاری سرانجام نخواهد گرفت که مردی به حوت و کاس از لوط و قوس بنوازیست
میچ باز این نیست که چاره از روی کار دارم و در راهی خود ستم در روی
ب غنای این هم آورم یک کل غنای از این برستان چیده اند به دو
سخت دامن باری گشت افتد بهشت نازق و از او توانی نشت کار تو
از این مکی شود مشکلت از غنایان مثل شود پس آن جوان را به جهت
افقاری از سوزند داد و بعد از سالها بسیار و یکدیشی رسوخ و در میان نا
و گفت شنود هم که در این نوری حاتم نام مراد است که ناف جوان مردی میزند
و دعوی احسان و مردم نوازی میکند و این را از آن وقت در اول و خورشید
در خاطر است من مرد پریشان روزگارم و معاش من از دزدی و عیاری میگردد
و درین و لاسطمان من مرا طبعه دودعه مال فراوان داد و شرط کفایت پیدا
کنم و به قتل آورم و سر از راه کفایت منم امین به ضرورت و بهر بهشت
این صورت قبول کردم و در این قبیل آنکه نه حاتم را می شناسم و نه به منزل
او میرسم از در و پیش پروری و غیب نوازی تو عجب نباشد که حاتم را به من
تا در قتل و شرط مددکاری بجای آوری من از غمده این امر پریشان آید
تو از مواعده من و این بهر منند که در جوانی این سخن بلند است و آید نمود
و به خنده گفت که حاتم نم ایستد که ای همان برتر پیش از آنکه متعقد
من خبردار کرد و سر من بردار و سر خود گیر و مقصود من این حاصل گردد و
مرا تو بهر سر شود و بر روی چه حاتم باز آید که سر نهاد همان را بر سر خود نشاند

و ایشان رخ ز جهان یافته دولت ای رسنی یافتند حکایت دارای از یک سید
که بر سر سلطنت چست گفت در وقت زیستن گفت عزت را چگونه توان داشت
گفت بخواری در وقت زوال همچنان که گفته اند هرگز از نظر تو نیست که کس
او را عزیز و محرم دارد و هرگز از او عزیز و محرم دارد و کس که او را بخیر و بد
مال از بهر او بکار آید تا بهر بهشت سپردد و هر شی را زاندر مال گشتند
مال دین و عقیقه نظر کرد و هر کس که بخوار از او در هر زن او عزیز تر کرد و چون
آورد و نه که در هر شخصی بود و خیر از این نام او که می بود و کوفندی چند
داشت که هر روز کوفند آن بسای دادی روزی بهر کس کوفند از آن
سپرد و سبق از کوفند آن نبود گفت کوفند آن هیچ فایده داشت و خیر آن
و گفت پدر گفت دیگر این چنین کسی دختر گفت ای پدر این کس که مراد است
از این کار به نیایم که من شرم دارم که کس به شرم سالی از من و امید باز
سند و قدرت از حضرت امیرالمؤمنین فرموده است که لا کلام اعراض
التقی که کرمی برادر تقوی رو از تقوی سر هم کرم است که تقوی
و هم بهر حرم بهتر از آن کردن درست در میان بخت نال این
التقی فی جوار الله و البخیل فی النار و فیه الطیبس یعنی سخی از جور
خدا می آید بهر که رسوای رفیق او باشم و بخیل او را شش و در رخ باشد ازین
او سلطان است نال التقی هم البخیل لا یدخل الجنة و التقی لا یدخل النار
یعنی مرد بخیل از نیاید بهر بهشت و مرد سخی از نیاید از نال النما کافض

و این در پیش حاتم از زمین دوسر برداشت و رسید و رسید گفت اگر من کما
بر دعوت نرم بنیز کس مردم ندوم نرم از پیشش بوسید و در گرفت و در
این طریق بهر گرفت حاتم از سبب زاده و در آن ترغیب نمود و چون به
بهشت رسید و این آمد صورت حال بعضی رسانید ملک این از روزگار از آنکه
مردی متوفی شد که می که در این مقبره بهشت بهر بهشت از عافیان و
و حق سبحان و تبارک از سبحان خوشتر از دینی و تا باین مقام بهر بهشت و در چنگل
آدمیان بهشت و غنای از آنکه این عطر که سر زانند است بخوار
درم صد هزار چه آن رسد و بهشت اینی است کار حکایت آورده اند که چون حاتم
و ناست و ناست از این گرفته فقار ازین در حقی که هر سبب بود و وقت از او ناست
با رانای عظیم باریان گرفت و سببی بهر چند و نزدیک بود که حاتم در آن کمد
پیشش غمناک و نال از آن محل موضعی دیگر بود تا از این آفت این چه
چون سبب او و زکوة و عطفی و در جانی وی از این بخت بود که دست از
او بهر تغییر نیافت بود مردم از آن متعجب شدند از این جوان مدتی شکفتند از
پیری صاحبی از میان به نظر رسا بود گفت ای مرد مال از این بخت می شود
و از سادگی دست حاتم غیب مدد می کرد و او بر این دست عطفی بسیار بندان
داد و بود و لاجرم از بهشت کرم به سلامت مانده و هرگاه که دست کافری بهت
پرستی بر سبب سخی است کرم و در میان با خلق خدای از آفت مومنان این
کرد و به حصول دولت جاودان تمهید قرار عید و احسان باز سرشته شود و نه

درین

در حق آن جمیع آدمیان و شکر نعمت ملکوت و وسعت عرش الایست طبع
ناکردن در احوال و حقیقت و شکر فرمان روانی حضرت و فرمان بران شکر
شکر مبدی بخت و بسیاری اقبال برانند و کان خاک مذلت و رنج کردن
شکر مبدی خزانة صدقات و اودار است بهمت اهل برحق و مقر در شکر
شکر قوت و قدرت بر عجزان و ضعیفان بخت و شکر همت پیران بخت
را از قوت عدل شافی کلی از زانی در شکر شکر بسیاری شکر و سپاه
در شکر این که از آن سنان باز در شکر در شکر عجز رهای عالی و غنی
بهشت این که در سالی و منازل رعیت را از نزول عدم چشم معاف بخت
و خدا در شکر که از این است که در چشم رضا جانب حق تمام بر آن سالی
خود مقدم در شکر فرو نیاید اندر دیار و کس که است بر شکر خواجه
بس پس سلطان ذوق سخنان در دیش از یافته خواست که از مرکب
بزرگایه ویران در شکر که در کسب از دیش از اندید و کس از دیش
نه از فرمود که این کلمات را از شکر و دستور العمل و در کار خود است
فرو بند حکیم بعضی آینه است مقصود هر دو عالم از آن بند ملکوت
حکایت آورده اند که حضرت داود علیه السلام فرمود خداوند از نعمت تو بر من چندین
تا شکر کن که در فرمود که یا داود و بسیاری است از خواهی که شکر کنی آری
مقرر می در این بود که جبرئیل امین از رب العالمین در رسیده و گفت یا داود
اوست که نفس خود فروگیری داود و نفس را فرو گرفت هم آن بود که ملک شود

چندین

جبرئیل که گفت ای داود اگر همه دنیا تر بر من دو کینه نمی بود بکنم که نفس
برای من که گفت بی گفت اگر میخواهی که گفت به هم گفت تا می به هم جبرئیل
گفت یا داود شب از روزی است چهار هزار نفس است که از بند و برادر و بر
از نعمت از نعمت حق تمام بخت و شکر مبدی خزانة صدقات و اودار است بهمت اهل برحق و مقر در شکر
چندین که می به جبرئیل که این نعمت از دست حدیث از انکی و شکرش
کرده به شکر چنان که حضرت خواجه امیر مود که هر که از عطا میدهد باید که نکات
او کند اگر شکر کند باز گوید و حدیث کند و شکر حق تمام کرده باشد در دست
از شکر سعدی که شکر خدای عزوجل را در شکرش موجب قربت است از شکر
اندر دست بر بند نعمت بر نفس که فرو میرود و حدیث است و چون بر آن بخت
در دست پس در نفس او نعمت موجود است و بر هر نفس شکر از واجب
فرو از دست و در آن که بر آید که عباد و شکرش بر آنکه اعلی آلی و اجداد
شکر خدایه و عبادی مشکلی با بنده کان بر که زنده شود پس در دست
گاه خدا آورد از دست از خدا و در شکر کس خوار نمیکند آورد یا از شکر
بخت بر شکر همه رسیده و در شکر نعمت پدید شکرش بر شکرش پدید
تا در شکر که بنده کان به شکرش در شکرش از دیش از دیش از شکرش
ای که می که از شکرش بر شکرش که در شکرش از دیش از دیش از شکرش
کلی و قوم نو که در شکرش از دیش از دیش از شکرش از دیش از دیش از شکرش
تا قوت بی شکرش از دیش از دیش از شکرش از دیش از دیش از شکرش

کرش

شروط انصاف بناس که تو فرمان ببری چون از زان به ده ماه عالم نعمتی خلقی
و نعمتی و شکر بی خبر بوی رسد در عقب آن شکران را بر زبان گفت الحمد لله
در دست که حضرت حق معجز چون طعام خوروی گفتی الحمد لله چون رب آتش
بید گفتی الشک الحمد لله علی قوم الفیاض چون در شکرش گفتی الحمد لله چون بر کس
نفسی گفتی الحمد لله حق تمام دی از جمله است کران نورش تو تمام اذکات
عبد الشکر ما حمد از شکر عام تر است و حمد بر فضل او است و بر نعمت او قبول
حمد الدجلی علی انعامه و حمد علی شکرش است و شکر بر نعمت است و حمد بر شکر
است که الحمد لله الذي یجود و لا یؤمل و لا یکن له شکر یکن الشکر الحمد لله
کان به و حمد بر شکر است که الحمد لله الذي یجود و لا یؤمل و لا یکن له شکر یکن الشکر الحمد لله
شکر کرده است خدا را بر آنکه که حمدی که شکرش بر نعمت حاصل است و حمد بر شکر
اهل اگر شکرش بر نعمت بر تو زیاده کرده اند که الحمد لله الذي یجود و لا یؤمل و لا یکن له شکر یکن الشکر الحمد لله
در پس اسرارش از دیش بود و در شکرش بر شکرش او اند که حق سبحان و تعالی
سما را نعمی که است کرده است در جوابی بخیرای با در بر شکرش و حمد خود
منور است که حمد شکرش که است در جوابی خورشید است در جوابی اختیار کرد و حق
رحمت خود بر این که حمد شکرش از دیش از دیش از شکرش از دیش از دیش از شکرش
و حمد تمام نموده و نقد در دیش و مسکین و محتاج که از حمد خود حمد تمام
بختش آن فرشته بنده آمد که ایام حمدی و نعمت بختش بر دیش از دیش از شکرش
بسیار در دیش از دیش از شکرش از دیش از دیش از شکرش از دیش از دیش از شکرش

و حمد

اندر همین معاد معروف و مشهور نیست او می اندر که در این کان شکر بود و حمد
کانی چندین کرده اند که شکرش از دیش از دیش از شکرش از دیش از دیش از شکرش
تو که گفت در دست بیکو بر حق تمام این نعمت بر شکرش از دیش از دیش از شکرش
که شکرش از دیش از دیش از شکرش از دیش از دیش از شکرش از دیش از دیش از شکرش
بر شکرش از دیش از دیش از شکرش از دیش از دیش از شکرش از دیش از دیش از شکرش
شکرش از دیش از دیش از شکرش از دیش از دیش از شکرش از دیش از دیش از شکرش
است و بقیه ای که حمد شکرش از دیش از دیش از شکرش از دیش از دیش از شکرش
از دیش از دیش از شکرش از دیش از دیش از شکرش از دیش از دیش از شکرش
او را به بلای و صبری کند اگر نعمت اهدان از شکرش از دیش از دیش از شکرش
کند آن کس از برای خدای خود که در دیش از دیش از شکرش از دیش از دیش از شکرش
کس بی حمت گفت آنچه حق تمام و کرده است او الشک الحمد لله و حمد
مشتاق و بی این که از زمان است از شکرش از دیش از دیش از شکرش از دیش از دیش از شکرش
به شکرش از دیش از دیش از شکرش از دیش از دیش از شکرش از دیش از دیش از شکرش
از دیش از دیش از شکرش از دیش از دیش از شکرش از دیش از دیش از شکرش
با شکرش از دیش از دیش از شکرش از دیش از دیش از شکرش از دیش از دیش از شکرش
بختش از دیش از دیش از شکرش از دیش از دیش از شکرش از دیش از دیش از شکرش
بجوید روایت کرده اند از شکرش از دیش از دیش از شکرش از دیش از دیش از شکرش
کند و میکند با شکرش از دیش از دیش از شکرش از دیش از دیش از شکرش از دیش از دیش از شکرش



قد عرفوه بعد ضرب الهم مثل الجيوة التي ينالكها انزلنا في السعد بدنيا
 الاضيق فمروا به هديان كمن مركا فان را مثل زانه كمن دنيا چون حيث كمن
 از ان گمان پس اينگونه چنين برود به آن آب سينا نهاي مختلف دروي زمين سبز
 بازميرسد كه در تمام فاصلي جديتا مثل ما و هو الراح وكان الله بكل شئ عا
 بصيرا ما ليس كبروا ان كانت دنيا سبز و دره و سكنت ميردش با و اي
 خدا بيقدم به همه چيز را خوانست و قبل چنين اي غناي به اينكه حق تمام ممل و دنيا را
 بديان ميكنند كه چون آيت كرا از اجز بوقت با هر زمين به و دنيا سبز دروي
 پيدا شود كه نگاه ان كتاب كرم با و رسد بوي رسد شك كرد و دروي پاي سستو
 را ان ميكنند و فروزيه دو بارش ميرد و پس حال اديان به چنين است كه در ان
 حال خرم و طراوت ظاهر شود و در جواني به چم ميباشد كه ان را برين با چي را
 بوي رسد رنگ اخواني اوز عرفاني شود و ان كتاب كرم بوي رسد سكنت
 شود و با دنيا دراز دنيا بر پاي جهان شود و كركوتن كه از فروزه است به انكه
 دنيا هرگز با تو نپايد به پوسه عبادت خدای تم ميكند، فروزي قيات به ثوابي
 رسي و دن در حال دن و فرزند ميبند كه از توجه ان ميسود و فرزند المال و البني
 نسيكه الحيوة الدنيا و البقيات القضا لحاق حير عندك انبا و حير انبا
 ان دنيا و فرزند ان را ان ليس زانه كسان دنيا زانه كسان خود ميسود كه عا بقت
 نما پس كراي ميگو كنيكه به ممانه انتر است خيز خدای تما و خا چنين با
 نفي شود و در كمي به نماند و از ان مفاحي و مفاضي حاصل كرد و كراي

آندی هرگز مر از گشت دی و دیگر دوست گان را نام خیمت که در عهد حال جسم تو گسل
فرد که از نه، عنایت الهی که رای از تر چنانکه بی برآورده اند که روزی با کسای
از عالمی رسیده که نفی اهل امان در چند جز است گفت یک ادای فانه و دیگر تو گسل
هر که بدوست و جلیل کند او بدوست و پناه که در حضور او برین و در حین نه و این و عظمت
را عادت کرده اند که او را دشمنی بدیدند و شک گران و سپاه پیکان روی بگشاید
نهاد و او نیز با سپاهی که در است مغلوب و خیمت چون بنزد یکدیگر رسیده و هم بر
جرب گرفت و دشمنی که روزان مهاف و مقرب بود آن بدوست و در شب که در سحر
و دیگر از ارکان دولت گفت ای ملک زمانه بیای کسی که در روز مهاف گفت
من از لب که خدا را ختم میکنم فردا که خدا است بر چه خواهد که را امان هیچ گونه که ثابت
گفت بتجدد اسباب و بس که در معرکه قتال را آگاه بدست گفت نه و تو گسل بگویم
و که در خود تو گسل حقیقت بدوست و کریم را عزال که رفته ام که او میدانم بر چه خواهد که
فردا که از تریش را بخداوند که راست که در شمشیر که در او چه میکنند علی الصبح
که مهاف را است کردند و هر دو سحر در برابر یکدیگر حرف کشیدند تا است الهی از
عوض از نزل جنود الم فردا در رسیده و لشکر کشید حق سبحانی را از آنکه غلب بران
آنکه چون چشم سپاه خیمت بر حیرت و ایت بدوست و دشمن که افتاد چنانکه از خیمت را خیمت
قدرت و اقتدار این بر پروت رفته از خیمت شمرده با آنکه حرب و ایت و
و کار از دست در او که بر زنانه و در ظاهر و دشمنی که بدست شد و در حلقه از
مشرق انداز بر آید و ای بس فوض از لب جلیل ابر آید (در این مرقط)

۱۰۰



دگر خدای بر مشرق نهند اگر کسی در مغرب بود به پند از همواری زبیر و قیل
 قولند و قول را می یابند از حدیثه و تمامها این الکنون و اول موات
 که قوله تم و الوقت ما بینها و تخلت قوله تم و احسنها هم فتم فنادهم
 احدا و بر اینک انم الی الله را یعنی خدا را ندانند و گویانم ازادی قیامت و گویانم چو
 بیستم نکبیم شود و آسمان را بهاره شود و ستارگان نور زین و جبرائیل را از
 عرضهاست آنکه کعب الاحبار یعنی ائمه از مومنان که کلام بر خواهی شد خدا
 و خدا فرستاده ای از خود برانجمن و دیگر دوزخ و دوزخ دیگر را و دیگر و عظیم برانجند
 کرد از شکست کوه و از شکست ستارگان و بهاره شدن آسمانها و بگ و دوزخ
 و این و عرض اگر است قولند و عرضی علی بنکست خداوند جنت و جنتها
 خلقناکم اذل منه و عرض کرده شود کعب خدا بیتم کرده و کرده و وصف
 به وصف انکه گویند آن که آنکه به حب بکها و چنانکه به فریدیم پس را به اول
 یعنی چنانکه از در برین و دیال و بی نیل چشم آمده و دنیا همین از کور
 خیزد و قولند بل نعم ان انی تجعلکم صومع ابل لک فله و دنیا به
 را به قیامت از خود بخاکم و قیل لقد جئتکم انما خلقناکم فدا و از بین
 آمد چون عیالی را به بکها و کرد آورند بر یک فرستد بهیست موی
 بهیست یعنی تم و بر حق او چنانکه پس از نوسن و بهایان شود و هر یک
 در دست او نموده قولند و وضع الکتاب فتم الی الله و صفی
 با ضیعه نه شود و در دست راست و در دست چپ از بین و بیستی

نیکو گفتم که ثواب این روز آخرت بهتر منفع مال دنیا می آید و بعضی را می بپذیرد و بدین تقدیم و تاخیر یعنی الصالحات و الباقیات خیر و خیر و گفته اند الباقیات و الباقیات این چهار است که در وقت مقتضی گفت ثواب پنج سخن است اول سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله أكبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم عباد و عن سید الخد و ی قال سئل رسول الله عن الباقیات الصالحات فقال الله فرسوله قال اعلم قال ی الکلیس و التهلیل و التسبیح و التمجید الصالحات حدیث اخر عن رسول الله انه خرج علی اهل البیت و قال خذوا حبکم قالوا یا رسول الله من هم و حقه فقال لا من الله قالوا و اما حبکم منی الناس قال الحمد لله و سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و الباقیات الصالحات مرویت از ابن عباس باقیات و صالحات ثواب نماز روزه و حج و زکوة و ادا ی زانی است که عودان بگذرانند و چون بقدر روز و بار گذرانند و در زمان سودا نرود و باین ذکر که خدایه علی السلام باین کلمات در آید و باین باشد در بیدار است و این را منقبت رسانند و او از احوال افراخ این کرد و در پیگیر او شود و در آن روز که اسمی خاک و در آن مسکنه و در آن روز که در آن مسکنه و کوهها قوی شد و تقوی الحبال و قوی الالهی با مسکنه و در آن روز که کوهها را یعنی از احوال برکنند و در هوا گردانند و زمین پدید شود و افراخ کرد و چنانکه در آیه که فرموده و هی قتی من السحاب و لا را فی حدیث ابن عباس گفت هر چه بر روی زمین باشد از کوهها و درختان و غیر آن همه را بکنند چنانکه روی زمین همه بخشد

اسماء

این است که یکی از او را کند یا صدقه دهد یا استغفار کند و او را از خدا می آید از من
خواهد دوست داشت و از دنیا چه در دنیا است در حدیث آمده است که هر که صدقه دهد یا
مقام از طبیب بپوشد یا صدقه دهد یا از کس دیگری صدقه بگیرد یا از کس دیگری صدقه
گیرد و بگوید که این صدقه را از کس گرفتم یا صدقه را از کس گرفتم یا صدقه را از کس گرفتم
و خواب دید که اهل کورستان با هم از کور کور آمدند و هر یک خود را بخواب می خوابید
بودند و طبیب از کور در دست گرفته و آن میان جوانی را دیدم برهنه و دست تپتی
از وی پرسید که حال تو چیست و چرا چنین دهانه داشتی از آنکه از جهت بی کسی
صدقه ندهی و می گفتند از برای این باز می بود و می گفتند که از برای من زار و
نزارم گفت که تو کسی نیستی گفت در میری دارم چون از دنیا بروی می آیدم
از من باز می بود و می گفتند از برای خدا می بخش و او را حال دانا و کوی باشد که
مرا حال کند و در حال زار من بخت یا که عالم سخت چرب است و در حال از
خواب در آمد و به غرض منقول شد چون ناز شد بر خواب است و در کسری
پیران آمد و احوال را تمام با پیران گفت الهی در دنیا دلتش افتاد و تو در
دواری و در گرفت و دل بر خورده خود من کرد و او را حال کور و بیخانه رفت
و در دنیا بود و گفت این زار را از برای نزدیم می سخفان و حرف کن حال مرا
ای ترا در دین رسیده چون شب بخوابی در سیم و در حال با بنیامه
و در دانه لبه بود و ز کورستان رفت و می از منقول شد و خواب او را در
و باز می که در دکان سر از کور آورده چون او جوان را دیدی آمد و بنیامه می سخفان

بخت

پرسیده و در خواب بخت خرقی شده و طبیب از کور نرفته چون آن مرد را می آید برادر
آفرین کرد و گفت درم را بخت ده که بر کس از تو نیست سید شهاب و ابن سید از
خشنودی تو را از کس و در خشنودی داد و در حال از خواب در آمد و در حال از خواب
رفت و او را بخت داد و احوال تپتی با او گفت پیران است و صدقه بپوشد و در آن
است که در آن تپتی آورد و در آن کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور
ان الله لا یضیع اجل الحسین ای دوستان و عزیزان از خواب بخت پیدا می شود
و هر چیزی که از دست کسی بر آید در راه خدای تعالی و هر کس که در کور و در کور
خواری و در کسری که چرا خورده و صدقات کورم از پیران روز که دستگیر است و کور
از حال و حال اند و خیم و بواران که در شیم و این که از پیران می گفتند و در کور
و کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور
نیاید هیچ کار کارم و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور
می باشد چپین است و او است از حضرت امیرالمومنین و فرمود الفاس بنام
ما و اما تو انیتو یعنی مردان خفگان اند پس چون میرید به کور
مردان عالمند از حق میگویند که بخت است و هر روز غنای کور و در کور
میرید و این که از پیران ای بخت زده و شیطان تر از راه میرد و در کور
و کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور
غنت ای فقیر و دوستان از حق جان را نده که در کور و در کور و در کور
کس در خواب بخت ای فقیر پس ای عزیز پیران و از کور و در کور و در کور

سخت و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور
بخت و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور
است و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور
که در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور
نه در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور
ایکم اطراف نعمت تفه و اقصاها بقلبه الشک که چون بیایند و در کور و در کور
چون فقط در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور
در دنیا که کار آمد و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور
که در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور
که در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور
بخت آن بود که سعادت آخرت بر آن بپوشد و در کور و در کور و در کور و در کور
اللهم ارحمنا و ارحم اهلنا و ارحم اهلنا و ارحم اهلنا و ارحم اهلنا و ارحم اهلنا
که در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور
لعل علی تقوی الله بهترین و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور
و بخت خدای تعالی و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور
در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور
او را گفت که در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور

کس که راه دور در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور
کس در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور
نه در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور
روایت کرد و آنکه در زمان حضرت رسول ص دی از او در دنیا یعنی روی می گفت
که در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور
ان زار و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور
نظر کرد و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور
خود گرفت و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور
حیات خود این زار و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور
به نیت او را پس ای عزیزان امروز با یکدیگر می شنید و توره برای او از آخرت
و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور
معد و تقسم و حضرت رسالت چاه فرمود و طوی از آنکه یعنی در کور و در کور
ان بگوید و حقیقت بر آن که نعمت چهار است که از برای جهان کار آمد و در
آن جهان سودمند بود چون علم و خرد و خوش دهم آنکه او را بخت سید و در
و این خرد و علم و به نیتی که او را بود از پیش برسد که در کور و در کور و در کور و در کور
می جویند و خداوند آنکه که چاه در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور
بانی جهان است و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور
خواب نویسنده و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور و در کور

بخت

باستان قوه نفسیه طریقت اولی که چون طاعت من کنند و پناه ببرگاه من آید
از کنایان توبه کنند من به فضل و کرم توبه ایشان را در پی نبرم دوم آنکه پیش از
عصیت کند و یک طاعت من از روی کرم ان نشسته حضور در گالات بکلمه سیم
آنکه به وقت اعضا و اجزای عصیت کند و توبه کند این را بیا برزم چهارم آنکه
اگر کسی به خویش اصراف کند و درگاه من آید این را بیا برزم پنجم اگر کسی
و توبه کند و از خدا که بزرگوار اند ایشانرا بیا برزم ششم اگر کسی و کند من کردی تا
باستان رسولی زیستبان بر این کار من بران را بخوار شوم و او را بگریز کند
ایشان کنم این از بزرگ فضل و کرم بیا برزم هفتم چون به قیامت آید صاحب این
سهل کنیم و شرط این راست که هر چه برسد و در من شریک نیابد و دیگر که بر من
که با رسول این شیخ بیست رت برای توبه کرده ام اول آنکه هر آن مدتی که از خدا گن
من آید به وقت من از او رسد از بیا برزم و ده امید که در کرم دوم دعای از خدا
بغضب رکعت به دردم سیم هر که در دنیا بکشد که پرده در روی کند و یکی بپوشد نه از آن
پرده او را به بپوشد تا غم و دراز او را نکند چهارم در توبه بنده در خند من بکشد نفس
بجای بود و نداند که چه بگوید و توبه کند بوقت ترک توبه از قبول کنیم پیچ چون
از دنیا متروک می شود و تناسل باز آید و من شریک نیابد و ده باشند و هر اندازه
و متعلق دانسته باشند اگر برابر است و از بین کند و در آید باشند این را بیا برزم
توبه است ان الله یغفر ان الشیء و یغفر ما دونه الذللت ابن یسار
پس حجت خوار عالم و مستر و بهتر من آدم محمد رسول الله به پیروی کند از شکران

[illegible]

تجابه میگردان گفت و دراز از کبریت گفت و دراز تو بر کرم بر هیچی که کاه زنده
برفتن داد و نه در کبریت و روی بر خاک نه و دراز سوز و نه در کبریت ای پادشاه
کنده کاران ای ای الهی چاکان ای پناه آوارگان دراز از کبریت گفت خدا
و دراز تو بگو در پیش من شدم استغفر الله ربی و اتوب الله و این نامه بود که دادی از
خادم جبروت در رسید که بیک بیک عبیدی و صد بیک ای جده من تو بر تراز قبول
کردم و تراز بیا بزمدم و سدادم که بر تراز من آنرا کار نیست در اجابت از جبروت
رسالت چاه خاک سیاه که هر که بر میخوابد که خفته او بر برکت و بر نعمت باشد این مجلس
کلوز از دانش وقت که در اول بدکار است که بسم الله الرحمن الرحیم
و کوبید دوم بر معنی که پیش از آنکه بخند و بخوان و از رویه و جام خنجر و حلال بخند
و کوبی ای پادشاه عالمی بسم بر خطی که در نزد وجود آید بگو که استغفر الله ربی
و اتوب الله به چهارم بر عرض اعلی که در پیش آید بگوی که لا حول و لا قوة الا بالله العلی اعظم
پنجم چون نه پیر کاری و عز می خواهی که در بگوی که ما لله التوکلان چون از کلاه
خند و از جبروت آید کند بگوید سبحان الله تعالی اولین و آخرین آورده اند که چون
خوابی می خوابد و شک شدی زبان برکت دی گفتی که تا بگویم که الله اعلم و اعلی
و انت السعفة و لا حول و لا قوة الا بالله العلی اعظم حرفت جبریتی از بر جلیلی در
رسیده گفت و رسول الله برستم رسیده و چه در که شک و غمناک باشد این
کلمات را بر زبان رانده معنای تمام او را از هر چه رسد این کلمات را در بر دشمنان و ظالم
و در این کلمات التوکل که موسی را در بار با خنجره بسیار است که بخت و بختی داشت

[illegible]

در آن گزینا به پیری طاعت خود به نیامری اگرست خوی بدشعاری که جان
را بستاند و کجای که گرفت در زبان در بند این گمان به خوشی نیست دیگر
عیب خلق و بد و در تن خود را بد کند و سود و بکار گامی حادث کن از این
واری از آن سخاوتی دیگر از کجی و حق دست جبار دیگر از کجی و حق
دیگرش عذر خود را کرد و تو خود را درست و اگر دست دیگرش چنانچه می آن
چنان ده که شش نهایی دیگر از دست فاسد که بجز با فساد حالت آن نیز دیگر
کردن بسیار دیگر از بد و در شوم از آن گمان خوار است و اگر از کجی که
سلمان علت را بگوید و او هم برساند که چنانچه کار او چنانچه باشد هر گاه
را که علم و معرفت به حقیقت قبول است ای برادر اگر نه تفهیم هیچ نمی تواند
با کفایت کوشش کن تا دست سلیمان را به دست از این کوشش از زبان یکی یکی
که بدینچه هر چه بدین بخلق خود چنانچه که بکنی به به به حقیقت که یکی با خود
در آن چه در کار است این در چه کاری که بکار است این وقت از دست که بشم
با کجی روی آن سوی چنانچه که بکنی که بکار است که از آن سوی خوشی بخوری
ای چنانکه که نه که شش نهایی که بکار است ای که بکار است ای که بکار است
از این روی خود و بدین که از آن که از حرکت غافل غافل نام خود را نه غافل و بد
بکمال حال خود دیگر که غرض از حال خوشی خود ای جوان که شش نهایی به به
از کجی که بکار است ای که بکار است ای که بکار است ای که بکار است
چنانچه که بکار است ای که بکار است ای که بکار است ای که بکار است

بسم

هم بس می اند از همه چیز جدا گان با خدای خود را نشانی که بفرمان جهان سلو
دلگ که در آن یکس که اندر یک این جهان به خواست ما و آن غافل خود را نشانی
ان در آن به خواست ما و آن غافل خود را نشانی ای برادر چه زنده زنده چه
دستی به خواست ما و آن غافل خود را نشانی ای که بکار است ای که بکار است
با کجی که بکار است ای که بکار است ای که بکار است ای که بکار است
ای که بکار است ای که بکار است ای که بکار است ای که بکار است
حاجت ز روی خود را به برب از لطف خود یکی لطفی که ندارم که بکار است
بکجی که بکار است ای که بکار است ای که بکار است ای که بکار است
عذر را که کرد ام تقصیر در موعظه کرده اند که روح و دستوری می بکار است
روم و در زبان و افغان خود را به بکار است ای که بکار است ای که بکار است
پشتی خواب بند و بر سر خاک او را راست و در کجی که بکار است ای که بکار است
اموی مشکلی بر سر سینه خود را که بکار است ای که بکار است ای که بکار است
سپید از هم فرود رفته به آینه در آینه و نه که بکار است ای که بکار است
و مونس کف ترا به بکار است ای که بکار است ای که بکار است ای که بکار است
بکاری خود و در آن خود را به بکار است ای که بکار است ای که بکار است
در پس و پشت بر یک زبان که بکار است ای که بکار است ای که بکار است
غیر از آن خود را به بکار است ای که بکار است ای که بکار است ای که بکار است
کنید و به بکار است ای که بکار است ای که بکار است ای که بکار است

بسم

رسول الله اهل مدینه گفت این بود که با اهل المدینه الکرام القاصی والبنیامانی
لله کنت متبایا فی صیوف و خفا بکبر و جود و مداد و کعبه عید و نه از آن
همه جاد به بکار است ای که بکار است ای که بکار است ای که بکار است
سکران و از آن که بکار است ای که بکار است ای که بکار است ای که بکار است
سوره بوی و خوان شست و از آن که بکار است ای که بکار است ای که بکار است
لیل و نه از آن که بکار است ای که بکار است ای که بکار است ای که بکار است
که است و از آن که بکار است ای که بکار است ای که بکار است ای که بکار است
روی و نه از آن که بکار است ای که بکار است ای که بکار است ای که بکار است
اگر که بکار است ای که بکار است ای که بکار است ای که بکار است
ای از آن که بکار است ای که بکار است ای که بکار است ای که بکار است
و بکار است ای که بکار است ای که بکار است ای که بکار است
برسان و از آن که بکار است ای که بکار است ای که بکار است ای که بکار است
کردن و از آن که بکار است ای که بکار است ای که بکار است ای که بکار است
بکار است ای که بکار است ای که بکار است ای که بکار است
ارسان و از آن که بکار است ای که بکار است ای که بکار است ای که بکار است
امی و از آن که بکار است ای که بکار است ای که بکار است ای که بکار است
ای از آن که بکار است ای که بکار است ای که بکار است ای که بکار است
مرد و از آن که بکار است ای که بکار است ای که بکار است ای که بکار است

بسم

ان عطف از حقیقت هزار شمع و کجی که بکار است ای که بکار است ای که بکار است
سوره بوی و خوان شست و از آن که بکار است ای که بکار است ای که بکار است
اهانت ای که بکار است ای که بکار است ای که بکار است ای که بکار است
ای که بکار است ای که بکار است ای که بکار است ای که بکار است
عذر را که کرد ام تقصیر در موعظه کرده اند که روح و دستوری می بکار است
ای که بکار است ای که بکار است ای که بکار است ای که بکار است
حاجت ز روی خود را به برب از لطف خود یکی لطفی که ندارم که بکار است
بکجی که بکار است ای که بکار است ای که بکار است ای که بکار است
عذر را که کرد ام تقصیر در موعظه کرده اند که روح و دستوری می بکار است
ای که بکار است ای که بکار است ای که بکار است ای که بکار است
روم و در زبان و افغان خود را به بکار است ای که بکار است ای که بکار است
پشتی خواب بند و بر سر خاک او را راست و در کجی که بکار است ای که بکار است
اموی مشکلی بر سر سینه خود را که بکار است ای که بکار است ای که بکار است
سپید از هم فرود رفته به آینه در آینه و نه که بکار است ای که بکار است
و مونس کف ترا به بکار است ای که بکار است ای که بکار است ای که بکار است
بکاری خود و در آن خود را به بکار است ای که بکار است ای که بکار است
در پس و پشت بر یک زبان که بکار است ای که بکار است ای که بکار است
غیر از آن خود را به بکار است ای که بکار است ای که بکار است ای که بکار است
کنید و به بکار است ای که بکار است ای که بکار است ای که بکار است

۱۲۸

پایه از راه اجرت و برکت برداشت و در هر روز نوشته شود که بسم الله الرحمن الرحیم
کاغذ را پاک کرد و چون در بخور و حق سجده تمام از خاکستری روزی کرد از آن ایام هر یک که در
که این روز برکت بسم الله الرحمن الرحیم که گویند طهرن و آب برکت این نام هم آخرین زبانش
گفت و در گذارد اگر در وقت او غلبه نبات آورد و در آن روز چشمش بر خاک راهی بر سرقت
کاغذ یا چهره و دست یا پا یا با کمان سینه و در برابر او ایستاد و از آن نوشته بود که بسم
الرحمن الرحیم چه خواند بر او در ملک در وی که نوشت و در صدای خدا شهادت بر او رسد
که بر وی گفته اند ای شیعیان که نام ما فرستادست و قدر از نام ترا عزیز کرد و اینم و گفته
اند که این عهد است و رحمت برین سبب یافت پس بدان که در زمان انبیا و ائمه است
و الله ولی الذین آمنوا و از نام رحمت است که ان الذین آمنوا و ظلوا
الحیات میبجمل اسم الرحمن و در او از نام رحمت است که ان الذین آمنوا و ظلوا
نام انبیا و رحمت است که ان الذین آمنوا و ظلوا و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم
و از نام رحمت نیست سخنان است که بوم بخشد الخفی الخفی و نام رحمت است که
موسسان است و کان بالموحیین و چنانکه در آن بسم الشرف است که رحمت
ممد است که در وقت سحر کنیم و در صدقیم را این نام انفس کرده اقی با شمس و تابش
الذین و حوسن خوی را از سرکار بر این نام حال کرده که و کلوا مما کسبتم علیکم و کلوا
ان الله علیه و من شاع عتبت بر این نام خدایم بعد خدا ان الله علیه و در هر قسم
ساده و فصلی از رحمت عظمت این کلام که عافیت و دیگر کرد و از آن ایام ایام و غیر این
بسم الله الرحمن الرحیم نام آن خداوندی که فرمود که عافیت است که ان الله خالق کل

۱- اندکی فواید

[illegible]

Feb

[illegible][illegible]

غیب

[illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible]

०५५

[illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

مجلس مدرّسین

[illegible][illegible]

406

[illegible]

المندوب

[illegible][illegible][illegible]

نزدیک



